ماهنامه اقتصادی
کارایی

یادنامه دکتر کمال الدین هریسی نژاد . ضمیمه شماره ۲۶ دی ماه ۱۳۹۵

گزارش یادبود مراسم

پیام و تسلیت

دارم هوای صحبت یاران رفته را

در سوگ یار سفر کرده

غمت در نهانخانه دل نشیند

ماهنامه اقتصادی
کارایی

بسم الله الرحمن الرحیم

یادنامه دکتر کمال‌الدین هریسی نژاد. ضمیمه شماره ۲۶ دی ماه ۱۳۹۵

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: توفیق رسولی مجارشین
سر دبیر: محمد حسن خیرآور
دبیر تحریریه: الناز علیزاده اشرفی
مدیر اجرایی: سپیده جلالی
شورای سیاستگذاری: دکترمحمد باقر بهشتی، دکتر فرخ مسجدی، دکتر داود بهبودی، غلامعلی حیدرنیافتح‌آبادی، حمیده علیزاده‌اشرفی، احد عابدینی بیرنگ، جواد جهانگیر
تحریریه: دکتر علیرضا بافنده زنده، دکتر صمد عالی، دکتر فرزاد ستاری اردبیلی، دکتر اسماعیل مردانی گیوی، محسن افسر قره باغ، امیر کریم‌زاد شریفی
همکاران این شماره: شهروز تهامی نسب، صادق پورصادق، آصف حاجی زاده، فهیم مطوری ، اصغر فیضی‌پور،
با سپاس از همکاری: علی نیک‌رزم، جواد یعقوبی، حسن ولی‌لو، سونیا خامنه
دفتر مرکزی: تبریز، خیابان سعدی، کدپستی ۵۱۷۳۹۵۳۸۳۹
دفتر نشریه: تبریز- کوی پرواز- خیابان شهید بابایی- کوچه شبنم ششم- پلاک ۳۲
تلفن: ۳۳۳۳۳۶۰۰-۰۴۱
دفتر تهران: خیابان ولی‌عصر- بالاتر از میدان ونک- نبش کوچه نگار- برج نگار- طبقه ۱۰- واحد ۱۰
تلفن: ۸۸۶۴۱۴۷۲-۰۲۱
وب سایت کارایی: www.karaye.ir
پست الکترونیک: karayi.magazine@gmail.com
کانال رسمی ماهنامه کارایی در تلگرام: Telegram.me/karayi
صفحه رسمی ماهنامه کارایی در اینستاگرام: karayi.magazine;
۱- کارایی آمادگی دارد تا پذیرای نقطه نظرات همه صاحب نظران باشد.
۲- مطالب منتشر شده لزوما بیانگر دیدگاه‌های این نشریه نمی باشد.
۳- کارایی در ویرایش و تلخیص مقالات ارسالی با نظر صاحبان اثر آزاد است.

فهرست

گزارش یادبود مراسم

۴ گزارش مراسم وداع با دکتر هریسی نژاد

۶ **پیام و تسلیت**

دارم هوای صحبت یاران رفته را

۹ حجت الاسلام قهرمان احمدی
۱۱ محمدباقربهشتی
۱۴ محمدرضامجتهدی
۱۵ نعمت الله تقوی
۱۹ حسین گدازگر
۲۱ حسن فرهودی نیا
۲۲ رجب ایزدی
۲۳ حیدر باقری اصل
۲۴ ابراهیم شعاریان

در سوگ یار سفر کرده

۲۶ آصف حاجی زاده
۲۷ رجبعلی شکوهی
۲۸ فرناز گنجه‌ای زاده
۲۹ حسین واعظی
۳۰ فرناز تقوی
۳۲ سحر بهشتی
۳۳ فرمان فرضی مولان
۳۶ ریما مرادی
۳۷ غلامرضا همتی
۳۸ فایقه چلبی
۳۹ فرزاد جنگجوی(خراطا)
۴۰ فاطمه میراحمدی

غمت در نهانخانه دل نشیند

۴۳ زین الدین هریس نژاد
۴۶ نسرین زفیری
۴۷ محمد زفیری
۴۸ صلاح الدین هریسی نژاد
۴۹ لیلا هریسی نژاد
۵۰ سینا هریسی نژاد
۵۱ سعیده هریسی نژاد
۵۲ وصال هریسی نژاد

۵۴ **نگاه تصویر**

پیام سردبیر

بگوئید مائیم از کردگار به او باز گردیم فرجام کار

روزی نیست که شاهد کوچ یکی از شخصیت‌های ارزشمند دینی، علمی، اجتماعی یا سیاسی کشورمان به دیار ابدی نباشیم و نا خودآگاه ذهن مان متوجه حرکتی که همه ما در این مسیر داریم، نگردد. هجرتی که الزام است، هیچ کس را توان گریز از این تقدیر نیست و تذکرش، ما را احیاء، احیاء واحیاء می‌کند.

چهل روز پیش در چنین روزی « دکتر کمال‌الدین هریسی‌نژاد» یکی از دانشمندان برجسته علم حقوق که سال های عمر خود را برای توسعه علم، اخلاق وتعمیق معرفت مردم دیار و میهن خویش صرف نمود با لبیک گویی به حقّ دار فانی را وداع، و داغ هجرت را بر دل دوستداران گذاشت.

«ماهنامه کارایی» به عنوان رسانه ای فعال در حوزه های مختلف علوم انسانی رحلت این دانشمند وبزرگمرد اخلاق را به جامعه ی علمی کشور، بازماندگان، دوستان و آشنایان تسلیت عرض نموده و به پاس تلاش های علمی و عملی این استاد عالیقدر در زمینه های مختلف، ویژه نامه حاضر را به عنوان تنها کاری که در این برهه از زمان برای ادای دین قابل انجام است، منتشر می نماید.

امید است با عنایات و توجهات حضرت حق امکان مشارکت بیش از پیش این مجموعه در بسط آثار استاد فراهم آید.

گزارش مراسم وداع با دکتر هریسی نژاد

دانشجویان، اساتید، شخصیت‌های علمی، فرهنگی و مردم فرهنگ دوست تبریز، با تشییع پیکر مرحوم استاد دکتر کمال الدین هریسی‌نژاد، از مقابل دانشکده حقوق و علوم اجتماعی با این استاد برجسته وداع کردند.

دکتر محمدرضا پور محمدی، رییس دانشگاه تبریز در این مراسم در سخنانی با اشاره به اینکه، این مرحوم استاد تمام دانشکده حقوق و علوم اجتماعی این دانشگاه، از مفاخر علمی و حقوقی و منشاء خدمات ارزنده‌ای برای جامعه دانشگاهی بوده است، تصریح کرد: سعه صدر، حلم در رفتار و دانشجو پروری از مشخصه‌های بارز این استاد فقید بود که طی سالیان متمادی و تا واپسین روزهای عمر خود نیز با عشق و اخلاص و علاقه در راه تربیت جوانان ایران اسلامی کوشید.

وی افزود: مرحوم دکتر هریسی‌نژاد، بنیانگذار حقوق در دانشگاه تبریز بود و در این راه تلاش بسیاری کرد و امروز این گروه یکی از دپارتمانهای خوب و برجسته دانشگاه است و حضور تعداد زیادی دانشجویان در مقاطع مختلف در این آیین نیز خود گویایِ موفقیتِ راه دکتر هریسی‌نژاد، است.

همچنین در این آیین حجت الاسلام محمد انوری، مسئول نهاد رهبری در دانشگاه تبریز، دکتر رجب ایزدی، رییس دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز و زین الدین هریس نژاد برادر شاعر وی، در سخنان کوتاهی به ویژگی های بارز علمی، اخلاقی و شخصیتی این استاد بزرگ دانشگاه تبریز پرداختند .

همین گزارش حاکی است: پس از اقامه نماز بر پیکر مرحوم استاد دکتر کمال الدین هریسی‌نژاد، به امامت حجت الاسلام علی خدیوی، مسئول دفاتر نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه های استان آذربایجان شرقی، پیکر «استاد» به سمت مقابل مسجد دانشگاه تشییع شد تا از آن‌جا به وادی رحمت منتقل شود و در قطعه هنرمندان به خاک سپرده شد.

پیام تسلیت نماینده مجلس خبرگان رهبری در پی درگذشت استاد هریسی نژاد

آیت الله دکتر هاشم زاده هریسی عضو هیئت علمی و استاد حقوق دانشگاه واحد علوم و تحقیقات تهران و نماینده مردم آذربایجان شرقی در مجلس خبرگان رهبری، با صدور پیامی درگذشت دکتر کمال الدین هریسی نژاد وکیل فعال و استاد برجسته دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز را تسلیت گفت.

متن کامل این پیام به شرح زیر می باشد:

انالله و انا الیه راجعون

درگذشت یکی از مفاخر علم حقوق، مؤلف چندین کتاب مرجع حقوقی، استاد تمام دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، وکیل برجسته دادگستری و عضو فعال کانون وکلای دادگستری آذربایجان شرقی، استاد فرزانه مرحوم دکتر کمال الدین هریسی نژاد را به خانواده محترم ایشان، همکاران ، شاگردان، وکلای دادگستری و جامعه علمی و حقوقی که بنده نیز به عنوان استاد حقوق در دانشگاه، خود را از این جامعه می دانم تسلیت عرض نموده و علو درجات آن مرحوم و صبر و شکیبایی بازماندگان را از خداوند متعال مسألت می‌نمایم خداوند روح آن مرحوم را قرین رحمت فرماید.

پیام تسلیت سازمان بسیج حقوقدانان

درگذشت استاد فقید و برجسته علم حقوق دکتر کمال الدین هریسی نژاد تسلیت باد

به گزارش روابط عمومی سازمان بسیج حقوقدانان؛ دکتر کمال الدین هریسی نژاد استاد برجسته حقوق دانشگاه تبریز به دیار باقی شتافت. مرحوم هریسی نژاد استاد تمام حقوق عمومی دانشگاه تبریز سابقه بیش از ۳۴ سال تدریس و از اساتید برجسته در حقوق عمومی ایران بود و آثار و تالیفات متعددی را به جامعه علمی ایران به رشته تحریر درآورده بود.

سازمان بسیج حقوقدانان این ضایعه بزرگ را به جامعه علمی و حقوقی کشور تسلیت عرض می کند. امید است که ادامه دهندگان راه آن مرحوم در تمامی عرصه ها علی الخصوص علم حقوق باشیم.

پیام تسلیت رییس دانشگاه تبریز به مناسبت درگذشت دکتر کمال الدین هریسی‌نژاد

دکتر محمدرضا پور محمدی، رییس دانشگاه تبریز به مناسبت درگذشت دکتر کمال الدین هریسی‌نژاد، استاد برجسته دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز پیام تسلیتی صادر کرد.

به گزارش روابط عمومی دانشگاه تبریز، در بخشی از این پیام آمده است: دکتر کمال الدین هریسی‌نژاد، استاد تمام دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز از مفاخر علمی و حقوقی و منشاء خدمات ارزنده‌ای برای جامعه دانشگاهی بوده است.

سعه صدر، حلم در رفتار و دانشجو پروری از مشخصه‌های بارز این استاد فقید بود که طی سالیان متمادی و تا واپسین روزهای عمر خود نیز با عشق و اخلاص و علاقه در راه تربیت جوانان ایران اسلامی کوشید.

اینجانب ضمن عرض تسلیت به دانشجویان، دانشگاهیان و خانواده این استاد، علوّ درجات برای آن فقید را از خداوند متعال خواستارم.

پیام تسلیت سیدحمایت میرزاده، سخنگوی کمیسیون آموزش وتحقیقات و فناوری مجلس شورای اسلامی

انالله و انا الیه راجعون،

رفیقان رفته اندنوبت به نوبت

خوشا آن دم که نوبت برمن آید

خبر سنگین بود و پذیرش آن سخت، استاد دکترکمال‌الدین هریسی‌نژاد درگذشت.

پژوهشگر،جامعه شناس و حقوقدان برجسته کشور غریبانه پرکشید و رفت.

مردی که نام و یادش در دانشگاهها و مراکزعلمی و پژوهشی و دادرسی آذربایجان فراموش نخواهد شد. به عنوان شاگرد استاد، مصیبت وارده رابه خانواده شریف، اساتید، همکاران و دوستان صمیمانه تسلیت عرض نموده، از خدای مهربان شادی روح آن استاد سفرکرده و سلامتی و صبر و شکیبایی برای عزیزان را آرزو می‌نمایم.

پیام تسلیت مدیر کل حقوقی و اجرائیات شهرداری تبریز به مناسبت درگذشت دکتر کمال الدین هریسی نژاد

دکتر مسعود هاشم پور مدیر کل حقوقی و اجرائیات شهرداری تبریز، طی متنی، درگذشت استاد فقید و برجسته علم حقوق دکتر کمال الدین هریسی نژاد را به جامعه علمی و حقوقی کشور تسلیت گفتند.

داغ رحلت جانسوز استاد عالی قدر جناب آقای دکتر کمال الدین هریسی نژاد که به حقّ استادی تمام در حوزه حقوق و انسانی کامل در عرصه اخلاق و معنویت بود را به مردم شهید پرور آذربایجان و جامعه اساتید و حقوق دانان و خانواده محترم این استاد سفر کرده، تسلیت عرض نموده و از درگاه ایزد متعال برای آن فقید سعید، رحمت و مغفرت الهی مسئلت می نمایم.

ماهنامه اقتصادی
کارایی

دارم هوای صحبت یاران رفته را

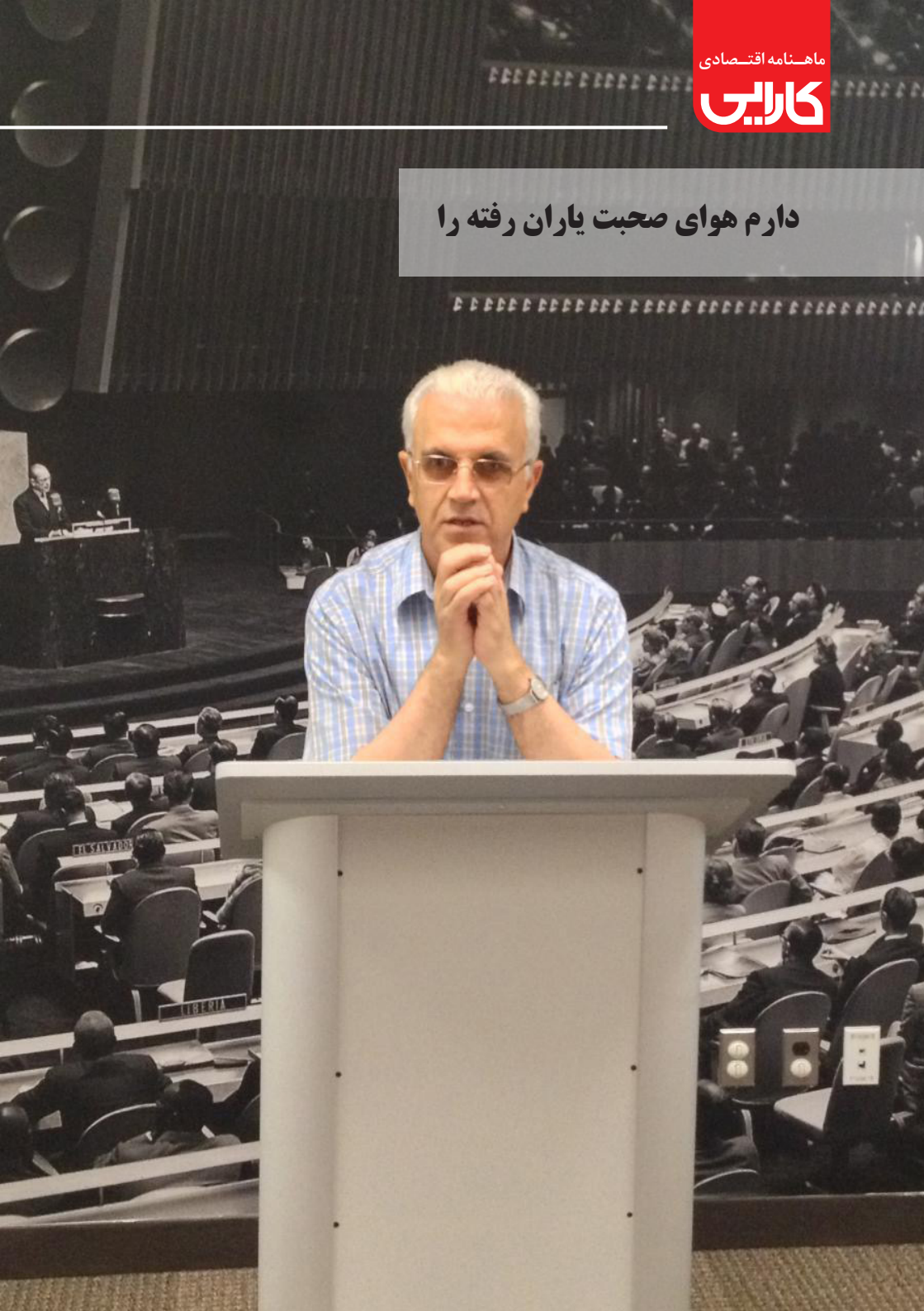

عالم فضیلت‌مند

بسم الله الرحمن الرحیم

بنده تسلیت عرض می‌کنم رحلت جانگذار استاد محترم جناب آقای دکتر کمال الدین هریسی نژاد که فقدان این عزیز بر عالم علم و حقوق خسارت بزرگی و جبران‌ناپذیری بود. و به تمامی همکاران، دانشجویان و تمامی کسانی که با ایشان در ارتباط بودند تسلیت می‌گویم

اجازه می‌خواهم که در رابطه با جایگاه علم و فضیلت ایشان مطالبی را عرض کنم و همچنین در رابطه با تلاشها و کارهایی که ایشان انجام دادند مطمئناً نظام آفرینش و خلقت که متشکل از طبیعت و ماوراطبیعت است بر اساس عدالت شکل گرفته و هدف از بعثت تمام انبیای الهی در طول تاریخ هم اجرای عدالت بوده است که البته عدالت عین حق است و انبیا توانسته‌اند که جاهلیت را به عقلانیت تبدیل کنند و زمینه را برای اجرا و گشترش عدالت فراهم کنند البته در طول تاریخ برای اجرا عدالت دو مانع مهم وجود داشته است که الان هم وجود دارد و شاید در همه زمان‌ها این مانع وجود داشته باشد. عبارت از جهل علمی و جهالت عملی است و بزرگان، حکما، حقوق‌دان‌ها و انسان‌های برجسته همیشه به دنبال ساری و جاری ساختن عدالت بوده‌اند یعنی می‌توان گفت که تداوم رسالت انبیایی الهی.

مرحوم جناب آقای دکتر کمال‌الدین هریسی نژاد یک حقوق‌دانی بود اخلاق‌محور که این مورد را در تالیفات ایشان و یا در کرسی تدریسشان و یا ارائه مشاورات حقوقی و تعاملات اجتماعی وی این اخلاق مداری به وضوح دیده می‌شود و بزرگترین موفقیت این عزیز هم همین صفت بارز است چون من گریزی می‌زنم به جایگاه اخلاق

چون اخلاق انسان را نورانی می‌کند و کمترین فایده‌ای که اخلاق بر روی تمدن جامعه دارد عبارت است از این‌که جامعه را الاهی و پیشگام می‌کند و در گام بعدی انسان را نورانی می‌کند و انسان وقتی نورانی شد قدرت تشخیص، قدرت درک و قدرت تمییز حقایق در آن بیشتر می‌شود و در اداره جامعه بیشتر موثر می‌شود این مرحوم این‌گونه بود و ما این اخلاق‌محوری این حق‌مداری را در تمام زوایای زندگی ایشان به وضوح می‌دیدیم.

البته اخلاق جز لاینفک تمام امور است و شرط زندگی شرافتمندانه. اخلاق عامل تثبیت عقاید، اجرای قوانین فقهی است و مکمل و متمم حقوق است و یک حقوق‌دان وارسته فقط با اخلاق می‌تواند به جایی برسد و اخلاق لازم و ملزوم علم بابرکت حقوق است

تمام تلاش یک استاد حقوق اجرای عدالت است حالا چه عدالت اقتصادی، چه عدالت آموزشی و چه عدالت قضایی و احقاق حق و ابطال باطل است در حقیقت و توزیع عادلانه فرصت‌ها و امکانات بین افراد مطمئناً باعث عدالت اجتماعی می‌شود که عمده دغدغه این عزیزمان هم همین بود. ایشان انسان مستعدی بودند و در خانواده علم و فضیلت به دنیا آمدند عاملی که باعث شده که وی به دنبال حقوق بروند به دلیل حق‌مداری ایشان بوده است

اصولاً انسان‌های بزرگ سعی میکنند در جامعه پیشگام باشند و دغدغه عمده آن‌ها این است که در جامعه حق ساری و جاری شود. امام صادق علیه اسلام فرموده‌اند که اگر در میان مردم با عدالت رفتار شود همه بی‌نیاز می‌شوند یعنی این نتیجه را می‌گیریم که وقتی جامعه دچار تضادهای طبقاتی و اشرافیت می‌شود مشخص است که عدالت در این میان از بین می‌رود.

اگر عدالت ساری و جاری شود هرکسی به اندازه استعداد و لیاقتش به حق خود می‌رسد و جامعه، جامعه الهی می‌شود و حق هیچکسی از میان نمی‌رود. بنابرین یک حقوق‌دان خود به خود یک معلم اخلاق است برای اینکه امیرالمومنین سلام الله علیه به صورت قاطع فرمودند که تنها فردی می‌تواند مردم را به حق وادار کند که مردم را از باطل دور کند

بنابرین در این رابطه چیزی که مهم است این است که ابتداً ترک باطل است و در مرحله بعدی روی آوردن به حق وجود دارد و این هم برخواسته از یک انسان خودساخته است

مرحوم مغفور شادروان جناب آقای دکتر هریسی نژاد واقعاً چنین بودند یک فرد کم گوی و اهل عمل بودند و دغدغه ایشان این بود که چیزی که در خود داشتند را بی منت و بدون کم فروشی در اختیار علاقمندان بگذارند. آن‌هایی که به عنوان دانشجو در مقاطع مختلف در خدمت ایشان بودند دیده‌اند که ایشان بسیار دردمندانه و دلسوزانه مواردی را در اختیار این عزیزان گذاشته اند و هدفشان اصلاح جامعه و اصلاح امور بوده است. بنابرین این مطلب از این‌جا مشخص می‌شود که قطعا یک استاد حقوق یک معلم اخلاق است. چون حقوق و اخلاق مکمل یکدیگر هستند و لازم و ملزوم هم هستند. کسی که اجرای عدالت می‌کند باید عدالت را از خودش نشان دهد و در اجرای عدالت ضعفی از خودش نشان ندهد.

و ما این خصیصه را در تمام مراحل زندگی این بزرگوار مشاهده کرده‌ایم.

دنیاطلب‌ها همیشه مانعی برای اجرای عدالت بوده‌اند.

وقتی دوران زندگی این عزیزمان را مطالعه می‌کنیم دغدغه عدالت را کاملاً مشاهده می‌کنیم پیاده شدن فضایل اخلاقی در جامعه از دغدغه های ایشان بوده است. دکتر هریسی نژاد به دانشجویانش تاکید داشت که حق را بشناسید و از حق دفاع کنید. در تالیفات ایشان هم جنبه‌های اخلاقی کاملاً مشهود است.

امیدوارم که نسل آتی هم این چنین حق‌طلب، اخلاق‌محور باشند و خداوند قلب‌هایی را که در آن علم و فضیلت وجود دارد را نورانی کند و بر توفیقات همگان بیفزاید.

حجت الاسلام قهرمان احمدی، امام جمعه هریس

دوست گرانسنگ و همکار دانشمند

باور نشود رفتن تو بوده حقیقت
راضی به خداییم و به این رسم طبیعت
آثار تو در شهر به هر گوشه عیان است
در کار و عمل سعی تو در حد توان است
لازم نبود بر همگی باشد اشاره
آن را که عیان است چه حاجت به بیان است

حقیقت این است قلم زدن در مورد دوست و همکاری که هرگز انتظاری نداشتم قبل از من به سفر ابدیت برود بسیار سخت است. اما برای این که حداقل قسمتی از وظیفهٔ خود را به این بزرگ مرد ادا کرده باشم در حد بضاعت خود سطوری چند از وصف دوست دانشمندم دکتر کمال‌الدین هریسی‌نژاد به نگارش درمی‌آورم. امیدوارم این نوشتهٔ بنده موجب شادی روح آن زنده‌یاد و تسلی خاطر بازماندگانش باشد.

دکتر کمال‌الدین هریسی نژاد: استادی فرزانه ومدیری کاردان، مشاوری امین و دانا، و دوستی صمیمی و صادق بود. در این نوشته سعی می‌کنم برای این زنده یاد گرانقدر در سه بخش مطالبی بنویسم.

الف- فرزانگی استاد هریسی‌نژاد:

من دکتر هریسی نژاد را از سال‌های اول دههٔ ۱۳۶۰ می‌شناختم. آن موقع من در سازمان برنامه و بودجهٔ استان آذربایجان شرقی شاغل بودم و او، با مدرک فوق لیسانس حقوق که از فرانسه گرفته بود، عضو هیأت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه تبریز بود. ارتباط بنده با او (ودیگر دوستانی از اعضای هیأت علمی دانشگاه تبریز) در ارتباط با امور پژوهشی روز به روز قوی‌تر شد و مخصوصاً بعد از انتقال اینجانب به دانشگاه تبریز در سال ۱۳۶۹ و عضویت در هیأت علمی گروه علوم اجتماعی دانشگاه تبریز این ارتباط قوی‌تر هم گردید و در نتیجه، رابطهٔ علمی و پژوهشی‌ام با دکتر هریسی نژاد هم افزایش یافت. در آن سال‌ها، هر دوی ما عضو شورای پژوهشی مرکز آموزش مدیریت دولتی بودیم و در عین حال، کارهای پژوهشی در امور اجتماعی استان زیر نظر شورای پژوهشی استانداری آذربایجان شرقی انجام می‌دادیم.

دکتر هریسی‌نژاد که تخصص حقوق داشت در زمینهٔ جامعه شناسی و تاریخ معاصر ایران هم مطالعات فراوان داشت و در این عرصه‌ها هم مطالعات و تحقیقات مفید دارد.

در سال ۱۳۷۲ هر دوی ما با استفاده از بورس تحصیلی دانشگاه تبریز جهت تحصیل در دورهٔ دکترا عازم خارج شدیم من به استرالیا رفتم و او به فرانسه. هر دو، پس از اخذ مدرک دکترا به دانشگاه تبریز برگشتیم. در این فاصله، گروه‌های اقتصاد و حقوق از گروه علوم اجتماعی جدا شده بودند و بنابراین هر دو با مرتبهٔ استادیاری به ترتیب در گروه اقتصاد و گروه حقوق مشغول به کار شدیم.

دکتر هریسی نژاد به دفعات به عنوان مدیر گروه حقوق انتخاب گردید و علاوه براین، سابقهٔ تصدی پست مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه تبریز و معاونت آموزشی دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه تبریز در کارنامهٔ خود دارد.

برای اولین بار در دانشگاه تبریز (که در سال ۱۳۲۵ تأسیس شده است) در سال ۱۳۸۱ تصدی پست ریاست دانشکده به صورت انتخابی انجام شد و بنده اولین کسی بودم که به عنوان رئیس دانشکدهٔ علوم انسانی واجتماعی دانشگاه تبریز انتخاب شدم و از دکتر هریسی‌نژاد خواهش کردم در پست معاونت آموزسی دانشکده انجام وظیفه کند که پذیرفت. او مدیری بسیار توانمند و شایسته بود بدون اغراق در تمام پست‌های مدیریتی خود اعم از مدیریت گروه حقوق، مدیریت تحصیلات تکمیلی دانشگاه تبریز و معاونت آموزشی دانشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی چنان با تدبیر و صداقت و کاردانی عمل کرد که بنده هرگز شاهد اعتراضی در موضوع مدیریت او نبودم.

وجههٔ او در بین اعضای گروه حقوق چنان بالا بود که هرگاه او کاندیدای مدیریت گروه می‌شد دیگر کسی با او به رقابت نمی‌پرداخت. میزان رضایت اعضای گروه و دانشجویان و مسؤولان دانشکده و دانشگاه از مدیریت بی حب و بغض دکتر هریسی‌نژاد بسیار بالا بود.

به لحاظ توانمندی و شایستگی بالای او بود که رئیسان دانشگاه تبریز علاوه بر استفاده از مشاورت او، علاقه داشتند که دکتر هریسی‌نژاد در مسؤولیت‌های بالاتر قرار گیرد که او با دادن پاسخ منفی درقبال پیشنهادها (به جز مسؤولیت‌هایی که برشمردم) علاقه داشت در محدودهٔ گروه حقوق به فعالیت‌های آموزشی و پژوهشی بپردازد.. باید اضافه کنم دکتر هریسی‌نژاد به لحاظ اخلاق متواضعانه‌ای که داشت سعی می‌کرد پاسخ منفی خود در قبال پیشنهاد پست‌ها را توسط دیگران به سمع مسؤلان برساند که چندین بار این وظیفه را من عهده‌دار بودم.

از آنجایی که تخصص من در اقتصاد است و تخصص دکتر هریسی‌نژاد در حقوق لذا اظهار نظر بنده در مورد تخصص وی منطقی نیست و این مهم را به عهدهٔ استادان حقوق وامی‌گذارم. اما باید بگویم دکتر هریسی‌نژاد الحق استادی فرزانه بود.او فوق لیسانس و دکترایش را از فرانسه اخذ کرده بود و فرصت مطالعاتی (یک ساله) را در کانادا گذرانده بود به همین دلیل، هم با اخلاق و رفتار علمی سبک فرانسوی آشنا بودو هم با اصول آداب علمی آمریکای شمالی. و به دلیل تسلطی که به زبان فرانسه داشت و آشنایی بالایی که به زبان انگلیسی داشت، در آموزش و تحقیقات خود هم از منابع فرانسوی و هم از منابع انگلیسی استفاده می‌کرد. بررسی آثار متعدد این استاد فرزانه (که به لحاظ شایستگی به موقع به مرتبهٔ استادی کامل یعنی پروفسوری ارتقاء یافت) بیانگر عمق دانش علمی او در عرصهٔ تخصص خود می‌باشد.

استاد هریسی‌نژاد، هم باور علمی داشت و هم اخلاق علمی و در زمینهٔ موضوع علمی، استانداردها را رعایت می‌کرد. او نه فقط در اموری که با تخصص او ارتباط نداشت وارد نشد بلکه در زمینه‌های علمی استانداردها را رعایت می‌کرد. به عنوان مثال در طرح تحقیق «انقلاب مشروطه و توسعه» که بنده مجری بودم و او داور، بدون لحاظ کردن رابطهٔ دوستی به داوری پرداخت که این کار هر دوی ما را راضی نمود.

ب- امین و دانا بودن مشاورهٔ استاد هریسی‌نژاد

ابتدا باید متذکر شوم که اینجانب در انتخابات شورای اسلامی شهر تبریز (شورای اول در سال‌های ۱۳۷۸-۱۳۸۲) به عنوان علی‌البدل اول انتخاب شده بودم که با استعفای یکی از اعضای اصلی در حالی که چهار ماه از استقرار شوراها گذشته بود وارد شورا شدم. دیدم شورای شهر تبریز مشاور حقوقی ندارد فلذا در یکی از جلسات شورا پیشنهاد کردم که شورا به تعیین فردی به عنوان مشاور حقوقی اقدام کند تا او در تمام جلسات حضور یابد و همهٔ مذاکرات و مصوبات شورا را از نظر حقوقی بررسی کند تا محتوای جلسات و مصوبات شورا با قانون شوراها سازگار باشد. من پیشنهاد کردم اعضاء برای جلسهٔ آینده پیشنهادهای خود را ارائه کنند و چنانچه کسی را معرفی نکنند بنده فرد واجد صلاحیت را معرفی خواهم کرد. در جلسهٔ بعد، چون فردی را کسی معرفی نکرد بنده دکتر هریسی‌نژاد را پیشنهاد کردم که علی‌رغم تأیید با تردید برخی مواجه شد. فکر می‌کنم برخی از اعضاء فکر می‌کردند دکتر هریسی‌نژاد طرفدار من خواهد بود در حالی که با گذشت زمان همهٔ اعضای شورا (بدون استثناء) و همهٔ مدیران و کارشناسان شهرداری دیدند آقای دکتر هریسی‌نژاد فردی است مستقل و حرفه‌ای. چنان به قوانین و مقررات تسلط دارد که اگر مصوبات شورای شهر توسط مراجع بالا (فرمانداری و وزارت کشور) مورد ایراد قرار می‌گرفت با استدلال بسیار قوی مشاور حقوقی، معمولاً

مراجع فوق‌الذکر از رأی او تبعیت می‌کردند.

حضور دکتر هریسی‌نژاد در جلسات شورای شهر مانع بررسی و تصویب موارد خلاف قانون می‌شد. امانت-داری و شایستگی دکتر هریسی‌نژاد به عنوان مشاور شورا چنان بود که علاوه بر شورای اول، شوراهای دوم، سوم و چهارم هم از او به عنوان مشاور استفاد کردند.

من فکر می‌کنم خدمات مشاورهٔ استاد هریسی‌نژاد در شورای اسلامی شهر یکی از ماندگارترین خدمات او محسوب می‌شود. او نه فقط به قانون شوراها، قانون شهرداری‌ها و سایر قوانین و مقررات ذی‌ربط تسلط داشت بلکه در آثار علمی خود به تاریخچهٔ شوراها از زمان مشروطیت در سال ۱۲۸۶ پرداخته و نشان داده است که به مرور زمان اختیارات انجمن‌ها تقلیل یافت که بنده از محضر استاد هریسی‌نژاد در مورد شوراها مطالب بسیاری آموخته‌ام.

ج- وفاداری وصمیمیت در دوستی

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز
چه توان کرد سعی من و دل باطل بود

کمال یکی از دوستان بسیار صمیمی بنده بود. ما نه فقط دوست بودیم بلکه رابطهٔ خانوادگی هم داشتیم. باید توضیح دهم ما جمعی هستیم که از سال ۱۳۶۳ هفته‌ای یک روز باهم در ناهار دور هم جمع می‌شویم که کمال یکی از بنیانگذاران این سنت حسنه و عضو دایمی و اصلی آن محسوب می‌شد. این، حداقل هفته‌ای یک بار، دور هم جمع شدن تأثیر روحی و روانی بسیار مثبتی دارد. متاسفانه این گروه ، قبل از کمال دو نفر از اعضای خود را از دست داده بود که مهاجرت ابدی کمال، اعضای گروه را در غم عمیق فرو برد که امیدوارم با عنایت خداوند متعال فقدان این عزیزمان، صبر و تحمل دوستان را بالا برد.

کمال دوست یک رنگ و ساده بود. ما چندین بار به همراه خانواده و یا در جمع گروه فوق‌الذکر به مسافرت‌هایی رفته‌ایم که از همهٔ این مسافرت‌ها، خاطرهٔ بسیار خوبی از آن زنده یاد دارم.

کمال پدری داشت به نام استاد موسی هریسی‌نژاد که ادیبی بود شاعر و عارفی بود متدین، او تا این اواخر در ماه‌های رجب، شعبان و رمضان هر سال را روزه می‌گرفت. اشعار ترکی این شاعر فضولی شناس و عارف از چنان غنای علمی برخوردار است که در مراسم گوناگون توسط شاعران و مداحان خوانده می‌شود. رادیوی تبریز در سال‌های قبل برنامه‌های متعددی با اجرای استاد موسی هریسی‌نژاد پخش کرده است.

کمال بزرگترین پسر استاد موسی بود. بین پدر و پسر علاقهٔ شدیدی وجود داشت. استاد موسی در خرداد ۱۳۹۵ در حالی که ۹۰ سال داشت به دیار باقی شتافت و در قطعهٔ هنرمندان وادی رحمت به خاک سپرده شد. علاقهٔ این پدر به کمال چنان زیاد بود که برخی از نزدیکان می‌گویند اگر در زمان حیات حاج موسی، کمال وفات می‌کرد پدر نیز جان خود را از دست می‌داد.

رحلت استاد موسی تأثیر خیلی شدیدی در روحیهٔ پسر گذاشته بود به طوری که کمال به من می‌گفت «در زمان حیات پدر من نمی دانستم این قدر به او وابسته‌ام». من فکر می‌کنم وفات پدر بیماری نهفتهٔ پسر را عیان و تشدید کرد آن چنان که بعد از اربعین پدر سیستم ایمنی او مختل شد و علی‌رغم تلاش قابل تقدیر اعضای خانواده و تحمل زحمات فراوان آنان، کمال در ۱۰ آذر ۱۳۹۵ که با ۳۰ صفر ۱۴۳۷ و ۳۰ نوامبر ۲۰۱۶ برابر بود دار فانی را وداع کرد و با آرام گرفتن او در کنار پدر در قطعهٔ هنرمندان وادی رحمت، همهٔ اعضای خانواده و دوستانش را داغدار نمود.

به مصداق «دردا که به جز مرگ نسنجند قدر مرد!» از انبوه شرکت‌کنندگان در مراسم باشکوه وکم سابقهٔ تشییع، تدفین، شام غریبان، ترحیم و تذکر می‌شود جایگاه اجتماعی دکتر هریسی‌نژاد را شناخت. الحق همهٔ دوستان، همکاران دانشگاهی، هیأت رئیسهٔ دانشگاه تبریز و در رأس آن جناب آقای دکتر پورمحمدی رئیس بزرگوار دانشگاه تبریز، دانشجویان قدرشناس، تعدادی از اعضای شورای شهر تبریز و تعدادی از مدیران و کارشناسان شهرداری، تعدادی از هریسی‌ها وکثیری از وکلای دادگستری و قاضیان و انبوهی از دیگر کسانی که دکتر هریسی‌نژاد را می‌شناختند موجبات تسلی خاطر بازماندگان او را فراهم کردند که از خداوند می‌خواهم به همهٔ آنان اجر مضاعف عطا نماید.

دوستم کمال رفت و در رثای او باید گفت:

از شمار دو چشم یک تن کم
وزشمار خرد هزاران بیش

بیایید همگی یک بار دیگر به روح پر فتوح این بزرگ از دست رفته فاتحه بخوانیم و از خداوند غفار برای او غفران و رحمت واسعه آرزو کنیم. ضمناً از خداوند قادر و متعال بخواهیم به همسر و دو فرزند او توانایی ادامهٔ راهی را که کمال برایشان ترسیم کرده بود عنایت فرماید.

محمدباقربهشتی

پاک آمد، عالِم زیست، پاک رفت

«حقوق» من و او را به هم پیوند داد. آغاز آشنائی من با آن مرحوم در سی سال قبل به تدریس همزمان حقوق در یک مرکز آموزشی معطوف است. مشابهت‌های فکری و مشترکات متعدد عامل قرب بیش تر گردید و این رابطه تدریجا به وفاقی کم نظیر تبدیل شد. اعتقاد دارم تجلیل از این دوست بزرگوار و بیان ماثر و خصائل نیک او، در نوع خود تشویق از آیندگان هم هست و این رویه مرضیه می باید هم چنان مستدام باشد و اذعان دارم که ادای حق فقید خلدآشیان آن چنان که شایسته منزلت رفیع وی است و بیان حالات و خصوصیات اخلاقی و اطلاعات علمی و فضائل اکتسابی اوست، در جملات من کفایت نخواهد کرد.

انسجام فکری، احاطه به موضوعات، خصوصاً علمی و صنفی در حد اعلا بود. با تفکری اندک و مطالعه جزئی بد و خوب، عالی و سافل را خوب تشخیص می داد. بردباری و بزرگواری زایدالوصفی داشت. حق دوستی و مودت را نیک رعایت می کرد. متواضع بود در توقیر و تکریم دوستان و همکاران همیشه کوشا بود. مهربان، نیک نفس و حق شناس و برخوردار از دنیائی صفت نیک بود. در مسائل ارائه دهنده منطقی و منصفانه ترین راه حل بود.

نومیدی در او جایگاهی نداشت و پیوسته تلاش در زدودن نومیدی همکاران و دانشجویان داشت. ارتقا و تعالی گروه حقوق را اوجب واجبات می دانست و بر آن در هر فرصتی تاکید داشت. در سفر خارج از کشور که برای تکمیل تحصیلات عزیمت نموده بود پیوسته جویای وضعیت گروه نوپای حقوق دانشگاه بود و باید بدون حب وبغض اذعان کنم. در بسیاری مسائل و شئون گروه حقوق، مرهون بینش عالی و برخوردهای تخصصی و در عین حال منطقی او بودیم.

رفیقی با تمام قدافراشته، همکاری با اندیشه های نیک و مثبت و درعین حال همدلی حلیم و صمیمی و اندیشمندی پرمهر و بی تکلف و به واقع، لنگرگاهی مطمئن و باثبات بود. از صفات و سجایای اخلاقی و صمیمیت و موأنست و همدمی و همفکری او، آن چنان تحت تاثیر بوده و هستم که فقدان آن، هرگز در دل من پر نخواهد شد. اعتقاد من اینست که او پاک به دنیا آمد؛ با سربلندی و مناع زندگی کرد و پاک از دنیا رفت. روحش مسرور و قبرش پرنور و راهش پر رهرو باد.

محمدرضا مجتهدی

کمال چه زود رفت؟!

برای من سخن گفتن در باره کمال (دکتر کمال‌الدین هریسی نژاد) بسیار دشوار است. نمی-دانم مطلب را از کجا شروع کنم. از آغاز آشناییم با او در آغاز دهه ۶۰ ؟ از شروع دوستیمان که محبتش همان اول در دلم نشسته بود؟ از مراتب فضل و مرتبتش که دنیایی سخن در آن دارم؟ از عوالم دوستی و رفاقت و همکاری که در آن بی نظیر بود؟ از روابط انسانی و درک عمیق او از روح انسان‌ها که ژرفایش را نهایتی نبود؟ از پشتکارش در کسب دانش و پژوهش و طی مراحل فضل و مرتب و گشتن هفت شهر عشق و معرفت؟ از روح احترام و وفاداری او نسبت به خانواده‌اش: چه خانواده پدری و حرمتی که به پدر پیر و عارفش که حتا تا پس از ارتحالش با دید یک پدر و پیر معنوی نسبت به وی حفظ کرده بود؛ خواهران و برادرانش که به عنوان یک برادر بزرگ، نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت و تعهد داشت؛ تا تعلق خاطرش نسبت به همسر و فرزندان شایسته و لایقش و حس مسئولیتی که نسبت به دختر و پسرش داشت و پیوسته همتش را مصروف تربیت متعالی و ارتقای فهم و دانش آن‌ها کرده بود؟

من در ابتدای دهه ۶۰، در سال‌های نخست انقلاب، با وی آشنا شدم؛ و آن زمانی بود که او در مرکز تربیت معلم استان تدریس می‌کرد و به دلیل این که احساس می‌نمود در محیط دانشگاهی بیشتر می‌تواند مثمر ثمر باشد، درخواست انتقال به دانشگاه تبریز را داشت. در آن زمان رشته حقوق در دانشگاه تبریز ایجاد نشده بود و تأسف می‌خورد از این

که چرا استان آذربایجان شرقی، بخصوص شهر تبریز، با آن همه سوابق علمی، سیاسی و حقوقی، نباید رشته حقوق را داشته باشد. به این سبب بود که با همکاری صادقانه گروه علوم اجتماعی و موافقت مقامات علمی دانشگاه، به گروه جامعه‌شناسی ــ گرایش پژوهشگری ــ انتقال یافت و از همان ابتدا تدریس و تحقیقش را با قدرت و همت عالی در این گروه آغاز نمود. درس‌های او برای دانشجویان رشته جامعه‌شناسی از جاذبه و کشش دو چندانی برخوردار بود، چرا که مسایل حقوقی را از زاویه دید جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی را از منظر حقوقی به بحث می‌گذاشت و بالمال بینش کامل‌تری به دانشجو می‌داد.

پس از گذشت چند نیمسال تحصیلی، با انباشت تجربه و دانش آکادمیک، به صرافت ایجاد رشته حقوق در دانشگاه تبریز افتاد و با هم‌فکری و همرأیی همکاران رشته جامعه‌شناسی، پس از مرارت‌هایی که در این راه کشید، سرانجام این رشته در دوره کارشناسی در این دانشگاه دایر شد؛ و این یکی از برکات وجودی ایشان بود. دغدغه فکری ایشان در زمینه اعتلای کمی و کیفی رشته حقوق در سطح استان، مخصوصاً در دانشگاه تبریز، سبب شد که از یک سو، به جلب و جذب تدریجی اساتید بسیار مبرز از نظر سطح معلومات و تجربه موفق شود ــ به نحوی که در حال حاضر گروه حقوق به صورت یکی از رشته های قوی شاخه علوم انسانی در سطح دانشگاه تبریز درآمده و مایه مباهات می باشد؛ و از سوی دیگر، دوره های کارشناسی ارشد و دکترای این رشته را نیز در دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز ایجاد کرد و یکی دیگر از آرزوهای اهل علم و فضل و دانشجویان تشنه علم تبریز، استان و حتی کشور را تحقق بخشید.

در مراتب توان علمی و پشتکار پژوهشی ایشان همین یک نکته بس است: در سال‌های نیمه دوم دهه ۶۰ ، از سوی استانداری آذربایجان شرقی هشت موضوع و مسئله مهم در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جهت تحقیق به دانشگاه تبریز احاله شده بود که یکی از آن ها تحت عنوان «بررسی وضع اختلاس و ارتشاء در استان» به ایشان محول شد. علی رغم این که رشته تحصیلی ایشان در حوزه جامعه شناسی نبود، اما با دقت نظر و تجربه‌ای که از تدریس در رشته جامعه‌شناسی کسب کرده بود، و با وجود این که گردآوری شواهد و مدارک در زمینه موضوع بسیار حساس و پیچیده ای مانند اختلاس و ارتشاء دشوار بود، ایشان به کمک پرسشگرانی از رشته جامعه‌شناسی، به خوبی از عهده این کار برآمد. او در تحقیقات دیگری نیز مانند «مهاجرت‌های روستایی در شهرستان کرمانشاه» و «بررسی رابطه میان سرمایه اجتماعی و ارتکاب جرم» با بنده همکاری داشتند. بعد از دایر شدن رشته حقوق، تحقیقات دیگری نیز در این زمینه به عمل آورد.

دوستانی داریم صمیمی و یکرنگ که از سال ۱۳۶۳ تا کنون (بیش از ۳۲ سال) روزهای چهارشنبه هر هفته با هم، به بهانه ناهار، دور هم جمع می‌شویم. این گروه را طنز پردازان دانشگاه از روی مزاح «گروه چهارشنبه» یا «اصحاب چهارشنبه» می نامند. نظر بر این که در طول هفته اشتغالاتی مانند درس و کلاس و پاسخگویی به سئوالات و مشکلات دانشجویان، امکان و اجازه دیدار همدیگر را نمی داد، قرار بر این شده بود که روزهای چهارشنبه دیداری تازه کنیم و از درد و مشکلات هم آگاه شویم. سه نفر از پاهای ثابت گروه، آقایان دکتر مسعودی‌فر، دکتر گروسی و دکتر هریسی نژاد بودند که دست اجل هر سه را از ما گرفت. مسعودی‌فر وقار گروه، گروسی شادی گروه و هریسی نژاد اعتبار گروه بودند که جای خالی آنان را هیچ وقت نتوانسته‌ایم پر

کنیم و هنوز مرگ هیچ یک از آنان را باور نداریم. موقعی که در سر جای همیشگی حاضر می شوم، انتظار دارم که آن ها را سر جای خود ببینم.

کمال کسی بود که از همان دیدار اول محبتش به دل می‌نشست و طرف صحبتش را مجذوب کمالات خود می‌نمود. علقه دوستی، صمیمیت و محبت او برای من به حدی بود که دختران من او را عمو خطاب می کردند و واقعاً او را عموی خود می‌دانستند و مواردی اتفاق افتاده بود که مسایل خود را مستقیماً با خود او در میان می گذاشتند و چاره جویی می‌کردند. یادم نمی‌رود وقتی که کمال برای ادامه تحصیل در دوره دکترا عازم کشور فرانسه بود، برای بدرقه او به فرودگاه بین المللی تبریز رفته بودیم. پس از برگشتن به خانه، دخترم از من پرسید: بابا چرا وقتی آقای دکتر هریسی نژاد با همه افراد فامیل و دوستان خداحافظی کرد، زیاد ناراحت نبود، ولی وقتی با تو خداحافظی کرد چشمانش پر از اشک شده بود؟

بیماری آخری که او را از ما گرفت، ظاهراً از سال‌ها پیش همدم و مونس وی بود که نه خودش متوجه آن بود و نه پزشکانش تشخیص داده بودند. در چند سال آخر نوعی سستی و رخوت را در اعمال و رفتارش می‌شد دید که شادابی و نشاط همیشگی او را از دستش گرفته بود. من و دوستان این امر را از خستگی ناشی از تدریس در کلاس‌های درسی، اشتغالات ذهنی مربوط به کار گروه و دانشجویان، اشتغال ایشان در دفتر کار وکالت حقوقی، از صرف نیرو و وقت در شواری شهر تبریز به عنوان مشاور و ... می دانستیم. یک بار هم در سال‌های اخیر مشکل دستگاه گوارشی پیدا کرده بود که مدتی او را ناراحت می کرد.

من دو بار وضع روحی کمال را نامیزان و افسرده دیدم. بار اول وقتی بود که برادر رشیدش مرحوم صباح الدین هریسی نژاد بر اثر سانحه رانندگی جانش را از دست داد و پس از خاکسپاری و سوگواری او، هم پدر مرحومش و هم کمال مدت‌ها در دنیایی از سوگ و ماتم غرق شده بودند و شاید هم هرگز این غم جانسوز از دلشان کنده نشد. بار دیگر زمانی بود که در حدود چند ماه پیش پدر بزرگوار ایشان حاج موسی هریس نژاد دنیای خود را عوض کرد. وابستگی و علاقه کمال به ایشان از بسیاری جهات زیاد بود. برای او، حاج موسی هم پدر بود، هم حامی، هم مربی بود و هم به عنوان یک پیر معنوی، الگوی زندگی.

روزی پس از درگذشت حاج موسی، دوست و همکار کمال، آقای مظفر زاده، به من گفت: «فلانی، می دانم که کمال روی تو حساب دیگری باز کرده، به تو تعلق خاطر زیادی دارد، احساس می کنم که درگذشت پدر کمال او را افسرده کرده است، با او صحبت کن، شاید روحیه اش اندکی بهبود پیدا کند». درخواستی که متأسفانه من هرگز فرصت انجام آن را پیدا نکردم. چند روز بعد اطلاع یافتم که کمال، پس از مشورت با برادرش، آقای دکتر صلاح الدین هریسی نژاد، و برادر خانمشان، آقای دکتر محمد زفیری، برای مداوا عازم کشور امریکا است. حال عمومی‌اش خوب نبود و به همین دلیل به صورت تلفنی از من خداحافظی کرد. دوست و همکار محترمش آقای دکتر شعاریان نقل می‌کردند که: «در روزهای آخر حرکت به معالجه، وقتی از در اتاقش در دانشگاه خارج می شد، گفت که شاید این دیدار، دیدار آخر ما باشد». ایشان می گفتند «وقتی که از در اتاق خارج می شد، فکر کردم پسر نحیفی است که شلوار پدرش را پوشیده است. چنان در روزهای آخر رنجور شده بود». در بیمارستان امریکایی هم وضع ایشان چنان وخیم شده بود که موفق نشدم تلفنی با او صحبت کنم و فقط چند بار ارتباط تلگرامی داشتیم.

کمال انسانی بود متواضع و فروتن. رفتار او با همکاران و دوستان، ارباب رجوع دفتر وکالت، و دانشجویان، رفتاری بود انسانی، با مراعات احترام طرف مقابل و حفظ کرامت ذاتی یک انسان کامل. یکی از همکاران کانون وکلای آذربایجان نقل می‌کند که وقتی آقای دکتر هریسی نژاد به تمدید پروانه وکالت خود اقدام کرده بود، آقای دکتر مجتهدی، رئیس وقت کانون، فرمی را برای پر کردن به ایشان ارسال کرده بود و او به طور خلاصه نوشته بود «کمال الدین هریسی نژاد» و از ذکر عنوان «دکتر» خودداری کرده بود. یکی دو بار فرم را به ایشان عودت می‌دهند که کلمه دکتر را بنویسد. نهایتاً گفته بود که «کار بزرگی نکرده‌ایم که از جایی ورق پاره‌ای گرفته‌ایم. چشم مردم را که نباید درآورد».

کمال اهل مطالعه و تحقیق بود و دمی از فکر آن غافل نمی شد. برای دورس خود در دوره-های کارشناسی و کارشناسی ارشد کتاب هایی را به صورت تألیف و ترجمه تدوین و انتشار داده بود که در بسیاری از دانشگاه های کشور مورد استفاده اساتید رشته حقوق قرار داشت. حجم کارهای ایشان در تألیف و ترجمه کتاب و تدوین و نگارش مقالات علمی در نشریات خارجی و داخلی، از نظر کمی و کیفی، آنچنان زیاد بود که در حداقل زمان لازم از مرتبه استادیاری به دانشیاری و سپس به مقام استادی کامل دانشگاه ارتقاء پیدا کرد.

نهایتاً، آنچه که من با این زبان و قلم الکن و به حکم وظیفه همکاری، دوستی و از همه مهم تر برادری، می توانم بیان کنم این است که کمال:

- فرزندی بود لایق و افتخار آفرین برای پدر و مادر مرحومش؛
- برادری بود مهربان، یاور و قابل اتکاء برای برادران و خواهرانش؛
- همسری بود شایسته ، غرور آفرین و یاور

روزهای غم و شادی برای همسرش؛

- پدری بود الگو، نمونه و تکیه گاه برای دو فرزند دلبندش: لیلا و سینا؛
- دوستی بود امین، دل‌پاک، یار ایام خوش و ناخوش و قابل اتکاء و اعتماد در همیشه اتفاقات برای دوستان؛
- همکاری بود شفیق و مشاوری بود امین و نقطه قوتی بود برای دل همکاران.

خلاصه، کمال، کمال بود و دارای همه کمالات متصور انسانی. انتظار داشتیم کمالی این چنین، با شور و نشاطی که مخصوص خود او بود، سال‌ها و سال‌ها باشد و همچون چراغی پرفروغ، پیرامون خود را روشنایی بخشد و همیشه نور افشاند. حیف و صد حیف که خیلی زود از دست ما رفت و دوستارانش را در غم و انده جاودانه رها کرد.

تسلیت من نثار همسر محترم، فرزندان لایق و شایسته، خواهران و برادران عزیزشان باد. البته و صد البته اطمینان دارم که همسر محترمشان، بیش از پیش نقش سرپرستی شایسته خود را بر روی فرزندانشان اعمال خواهند فرمود و فرزندانش نیز در جهت حفظ و اعتلای نام پرآوازه پدر دانشمند و شخیص خود، تحصیلاتشان را تا سرحد نهایی موفقیت طی خواهند کرد.

غم زمانه خورم، یا فراق یار کشم؟
به طاقتی که ندارم، کدام بار کشم؟

نعمت الله تقوی

در سوگ مرگ کمال ام

در سوگ مرگ کمال‌ام دردا که اکنون غروبی دیگر در آسمان ابری و تاریک زمستان ام در اوج غربت و تنهایی رخ داده است. کس نمی داند که اندوه چند غروب دیگر را در این سرزمین مهجور باید تجربه کنم تا اینکه زیستی من با مرگ سر آید که «تجربه ایست غم انگیز، غم انگیز، به سال‌ها و به سال‌ها و به سال‌ها».

اگرچه بسان مرغی مهاجرم که در دریاچه گاهی «ماهتاب» ولی غالبا کدر پارو می‌کشم، من با خاطره عزیزانم زنده‌ام که هر یک بسان گلی است با زیبایی های خاص خود. با یاد بهروز [گروسی] دنیای گذشته‌ام را شاد، جذاب و خندان یافته‌ام و با خاطره یوسف [مسعودی فر] وفاداری، راستی و کدخدامنشی را زیسته‌ام و اکنون کمال را نیز باید به جمع گذشته‌هایم با خاطره‌های تلخ و شیرین اش بیفزایم.

کمال بگذار اعتراف کنم که من هرگز نمی توانم به زیبایی تو، ترا صدا کنم و معترفم که سخن گفتن از تو به آسانی سخن گفتن با تو نیست. تو همواره شنونده خوبی بودی. بگذار از تجربه لحظاتم با تو سخن بگویم:

کمال یادت هست در اوج زندگی دانشجویی با هم به سفر اروپا رفتیم و با امکانات اندک آن زمان چه خوشی‌ها کردیم؟! چه خانواده مهمان‌نواز و مهربانی داشتی و داری. دخترم فایزه در ماشین حالش به هم خورد و لباسش را کثیف کرد. سینا که کودکی بیش نبود پیراهنش را فورا درآورد وبه فایزه داد که

سردش نشود. ما همه به حیرت خندیدیم و خندیدیم و خندیدیم. جای عجب نیست که ما همه تو و خانواده‌ات را دوست می‌داریم.

کمال من قهوه‌خانه را تجربه نکرده بودم. اما حلاوت همجواری با تو و عزیزانی چون تو بود که مرا به آنجا برد، نه یک بار یا چند بار، بلکه سال‌ها و سال‌ها و سال‌ها. یادت هست پنجشنبه صبح‌ها به هر قهوه‌خانه‌ای می‌رفتیم یا قلیانش خوب بود و چایی‌اش نامناسب و یا بالعکس؟! بالاخره قهوه خانه ایده ال‌مان را در «داش ماغازالار» یافتیم و در آنجا بی پرده به گپ زدن در مورد مسایل گوناگون پرداختیم: درباره غرب، درباره شرق، درباره اسلام و مسلمانان، درباره ایران، درباره دانشگاه، و هر آنچه که دلمان می‌خواست.

کمال یادت هست جمعه ها را!؟ خیلی دلت می‌خواست تا آنجا که می‌توانی استراحت کنی. ولی من می‌خواستم هرچه زودتر راهی «عینالی» بشویم. گاهی خیلی طول می‌دادی، ولی باز سینا بود که یادت می‌انداخت که من منتظر بودم. چه شیرین می گفتی که من «شر شب و روز» توام. و من می‌خندیدم و می‌خندیدیم و می‌خندیدم.

کمال تو تنها همراه نبودی که همراهی بدون همدلی چه صفایی داشت. کمال، ای مرغ مهاجر ناکام من که روزهای بسیار سختی را در واپسین روزهای عمرت پشت سر گذاشتی، من این همدلی توام با همراهی‌ات را با دلی سرشار از مهر و خضوع، نه، با تمام وجودم ارج می نهم:

«خوشا رها کردن و رفتن
خوابی دیگر
به مردابی دیگر
خوشا ماندابی دیگر
به ساحلی دیگر
به دریایی دیگر
خوشا پر کشیدن، خوشا رهایی
خوشا اگر نه رها زیستن، مردن به رهایی!

اه، این پرنده
در این قفس تنگ نمی خواند.»

کمال ای پرنده خسته من، من از این سرزمین مهجور در این فصل سرد زمستانی با روزهای تنگ و کوتاه اش به گرمی آفتاب سوزان، به تو سلام می کنم. اگرچه نمی توانم در کنار آرامگاهت باشم، در خیالم، در کنار تو می نشینم و با تو هنوز سخن می گویم که سخن گفتن با تو همواره آرام بخش است چه فرقی می کند که در واقعیت باشد و یا درعالم خیال.

بیارام ای گل پژمرده من
و ای کمال من بیارام.

حسین گدازگر
دانده، اسکاتلند
اول ژانویه ۲۰۱۷

قدرِ ناشناخته

درسال ۱۳۶۹ از دادگستری تهران به دادگستری تبریز انتقال یافتم و در سمت دادرس علی‌البدل حاکم حقوقی انجام وظیفه می‌کردم و اولین آشنایی‌ام با استاد دکتر محمدرضا مجتهدی در این سمت پدید آمد، از طریق معظم‌له با چهره‌ی فرهیخته و دوست داشتنی یعنی مرحوم دکتر کماالدین هریسی نژاد آشنا شدم

خداوند روح پدر ایشان استاد حاج موسی هریسی نژاد را قرین رحمت خود سازد که نام «کمال-الدین» را برای فرزند برومند خود برگزیده بود این مرحوم تازه گذشته که به صورت تقریباً ناگهانی در کنار پدربزرگوار خود قرار گرفت نه‌تنها در رعایت «موازین دینی» بلکه در بسیاری از عرصه‌ها و ساحت‌های دیگر زیست جمعی به درستی «کامل» بود. یکی از کمالات ایشان طرح اندیشه‌ی تشکیل گروه حقوق در دانشگاه تبریز بود که با تلاش شبانه‌روزی این ایده را واقعیت بخشید و با همت ایشان، گروه حقوق ایجاد و از اول مهرماه ۱۳۷۲ به پذیرش دانشجو اقدام کرد. به این ترتیب، انصافاً و حقاً عنوان «پایه‌گذار رشته حقوق در دانشگاه تبریز» صفت راستین آن بزرگوار است و بنابراین آن استاد با همه‌ی اساتید این رشته در دانشگاه تبریز، چه اساتید فعلی و چه اساتیدی که بعداً در گروه حقوق به معلمی خواهند پرداخت و ایضاً با همه‌ی دانشجویان سابق، فعلی و آینده این گروه به زیست مؤثر و مفید خود ادامه خواهد داد و اگر معلمی شغل انبیاء است مانند انبیای زنده و جاوید تاریخ، این روح بزرگ نیز جاویدان و ماندگار خواهد بود.

استاد هریسی نژاد به اعتبار تجربه همکاری قریب به ۲۵ سال، فردی نکته‌سنج، با شناخت دقیق نسبت به افراد، آینده‌نگری خاص، دارای مشی ویژه، اندیشه‌ی سامان یافته و منسجم در ایراد سخن، بود. به اعتبار تسط ویژه به مقررات آموزشی و آیین‌نامه‌ها، مشکلات بقیه همکاران را در پرونده‌های ارتقاء با چهره‌ی باز و مهربان و دلسوزی خاص خود برطرف می‌کرد. تسلط کم نظیر ایشان به زبان

فرانسه، وی را به منبعی «پرتوان» و چشمه‌سار جاری تبدیل کرده بود که کثیری از همکاران در آثار قلمی و تدوین رساله دکتری و... از برکت وجود آن بزرگوار سیراب شده و بهره‌های فراوان برده اند.

آن مرحوم در کلیه ساحت‌ها «نواندیش معتدل» بود. در داوری‌ها و ارزیابی‌ها به جای تبعیت از «احساس» از «منطق» پیروی می‌کرد و آینده نشان می‌داد که «حق به جانب او و «درجانب او» بوده است. از توان مدیریتی بی‌بدیل بهره‌مند بود که به نظرم «قدرش ناشناخته « ماند امید و اطمینان دارم، دو فرزند برومندش لیلا و سینا، راه پرافتخار پدر را بدون راهرو نخواهند گذاشت. برای این عزیزان و همسر صبور و سخت‌کوش آن مرحوم سلامت و سعادت و برای آن استاد قدر ناشناخته رضوان و غفران الهی را آرزومندم.

حسن فرهودی نیا
عضو هیأت علمی دانشگاه

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

نوشتن درباره‌ی درگذشت نابهنگام دکتر کمال الدین هریسی نژاد برای اینجانب کار دشواری است، دشوار است برای اینکه با او عواطف دوستی داشتم دیگر اینکه، ای بسا نتوانم آنچه را که سزاوار شخصیت جامع الاطراف او باشد به قلم بیاورم .

برجستگی‌های اخلاقی و انسانی او دامنه دارتر از آن بود که با نوشتن چند سطری بتوان آن را درست نمایاند. انسانی با وقار، دارای ثبات رای وثبات قدم، اندیشه استوار، اخلاقی که پشتوانه ی آن پندار درست بود، صمیمی، خوش مشرب، بسیار مودب، نکته دان و نکته سنج، واقع گرا، خردمند، با درایت، در مشورت امین، میانه رو در پندار و گفتار و کردار، اشاره دان، آراسته در ظاهر و فرزانه در باطن و خداشناس و دیندار بود اینها همه مسمای نام او بودند زیرا که این همه کمالات و کمالات دیگری که ای بسا از قلم افتاده باشد در او جمع آمده بود. اینهمه سبب شده بود که که در دوران زندگیش مورد ستایش بسیاری از همکاران و دوستانش باشد.

در کار استادی دانشگاه که به آن عشق می ورزید و از سر انصاف و بی مداهنه کرسی استادی دانشگاه، آنهم دانشگاه تبریز که یکی از دانشگاه های سطح یک ایران و دومین دانشگاه کشور در قدمت است، به راستی برازنده چهره و قامت و سیرت و شخصیت او بود.

در حقوق به ویژه حقوق عمومی دارای احاطه و قدرت علمی قابل ملاحظه ای بود، با اینکه وکیل برجسته دادگستری نیز بود ولی هیچوقت کار دانشگاه را فدای کار وکالت نمی کرد، نزدیک به یک دهه رییس دپارتمان حقوق دانشگاه تبریز بود و بیشترین وقت را در دانشگاه و برای دانشگاه صرف می کرد. درآموزش و پژوهش و دانشجو پروری کم مانند بود و سر سوزنی از استاندارد های علمی فرو نمی کاست یکی از معتبرترین و قابل اتکاترین استادان دانشگاه بود و به دانش و دانشگاه ایمان داشت. دارای قلم و خط

پخته ای بود و به زبان علمی ،اداری و حقوقی و نثر معیار و پخته فارسی احاطه کامل داشت. فاخر و خوش خط می نوشت، به طوری که که با دیدن دستخط او به فضل و کمال و شخصیت او پی می بردی. در دانشگاه های دیگر کشور کشور نیز اغلب او را می شناختند و به او اعتنا می کردند، به طوری که با در گذشت او گروه حقوق دانشگاه تبریز یکی از پایه های استوار خود را- هم به لحاظ قدرت علمی و هم قدرت اخلاقی – از دست داد و دانشکده حقوق وعلوم اجتماعی یکی از ستون های ستبرخود را.

چه بگویم، در این خشکسالی و فترت رجال، هریسی نژاد بقیه السیف و تتمه الاشراف و بازمانده ی دوری از نسلی بود که بزرگی و بزرگواری در ذات آن بود مانند هریسی نژاد به این آسانی پدیدار نخواهد شد و فقدان او جبران ناپذیر است . بزرگی را از دست داده ایم که جای او پر نتواند شد. خدایش او را بیامرزاد و با نیکان و خوبان در بهشت خود همنشین گردد .

رجب ایزدی
رییس دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز

گوهر از خاک بر آرند و عزیزش دارند
بخت بد بین که فلک، گوهر ما برده به خاک

گردش ایام و روزگار سبب هجرت حقیر از شهر مقدس قم جهت انجام وظیفه به تبریز شد و در دانشگاه تبریز مستقر ساخت. یکی از شخصیتهای پرافتخار، دانشمند و فرهیختهٔ این دانشگاه، پروفسور آقای کمال الدین هریسی نژاد بود. توفیق الهی شامل حال حقیر شد و افتخار آشنایی ایشان را برایم نصیب نمود و این آشنایی روز به روز تقویت و منتهی به دوستی و محبت برادرانه گردید. ابتدای آشنایی که آن بزرگوار را یک اندیشمند عالم به حقوق یافتم و به تدریج زوایا و جنبه های پنهان شخصیتی ایشان برایم چهره گشود. فهمیدم که او در خانواده مذهبی متولد و رشد یافته و پدری عالم و عارف و شاعر دارد و او در اطاعت و به دلیل فقدان مادر، در خدمت کامل پدر است. به ویژه اینکه ایشان برای همه مهربان بود و در توصیف وی نسبت به خانواده اش گفته شده است: او فرزندی خدوم برای والدین و برادر مهربان برای خواهران و برادران و پدر دلسوز برای فرزندان و تکیه گاه مطمئن برای خانوده اش بود. هنگامی که ارتباط بین ما گسترش یافت متوجه درجه بالای ایمان و بندگی او به خدای متعال و عشق وی به ائمهٔ معصومان علیهم السلام گردیدم و وی را یک فرد مؤمن و مذهبی سنتی و عامل به احکام شرعی الهی دین مقدس اسلام به عنوان یک شیعه پیرو ائمهٔ علیهم السلام یافتم. روزی در مورد روزهای گرم و طولانی ماه مبارک رمضان با وی صحبت باز کردم. فرمود: در فرانسه روزها، بسیار بلندتر از ایران است و من در آنجا تمام روزه های ماه مبارک رمضان خود را روزه گرفتم. ایشان متعبد به مذهب و معتقد به نمادهای مذهبی نظیر روحانیت اصیل بود و از تاریخ آشنایی تا آخرین ملاقات قبل از اعزام به معالجه حتی یکبار هم جلوتر از یک روحانی از درهای اتاق یا ساختمان خارج نمی شد و منتظر می ماند تا بعد از روحانی از در خارج گردد. همیشه وی این اخلاق را نسبت به این حقیر نیز داشت و من گاهی ناراحت می شدم و اصرار می کردم حداقل این بار هم شما بفرمایید، نمی پذیرفت و می فرمود: مرا را به گناه نیانداز. روزی دو نفری تنها از اتاق مدیر گروه حقوق خارج می شدیم، گفتم اینجا غیر من و شما کسی نیست، ابتدا شما بفرمایید، باز نپذیرفتند و جواب دادند: کسی دیگر نیز هست و آن خداست. این خاطره مقدار اخلاص ایشان را نسبت به نمادهای مذهبی اسلام

نشان می دهد وگرنه وی دارای موی سفید و سنی بیشتر از حقیر بود. هر چقدر از ادب، حلم، صبر و حوصله و اخلاق او گفته شود، کم است، چرا که او دریای ادب، احترام و اخلاق بود. ادب او همراه مهربانی و مهرورزی بود. همیشه موقّر، منظم، منضبط بود و نیز همیشه ظاهری آراسته داشت. امور را با تدبیر پیش می برد. بدون اندیشه و تأمل به کاری اقدام نمی کرد، به طوری که برای هر رفتار خود توجیه عقلایی داشت. بسیاری از همکاران در امور به مشورت با وی می پرداختند و او مشاوری امین و دانا بود. همیشه در سخنانش نکته نهفته بود، به طوری که بین همکاران به نکته سنجی معروف بود. همین عوامل او را شخص کم نظیر کرده بود و مورد علاقهٔ همهٔ همکاران گروه و دانشکده و دانشگاه ساخته بود، لذا به قول سعدی علیه الرحمه: «فراقش سخت می آید ولیکن صبری می باید». رفتن او از بین همکاران و دوستان زود هنگام و ناگهانی بود، زبان حال ما با آن مرحوم چنین است:

گفتم که چرا رفتی و تدبیر تو این بود
گفتا چه توان کرد که تقدیر چنین بود
گفتم که نه وقت سفرت بود چنین زود
گفتا که نگو مصلحت دوست در این بود

روحش شاد و با اولیای خود به ویژه والد محترمش مشهور باد.

حیدر باقری اصل
همکار استاد فرزانه و دانشمند مرحوم

کم گو و گزیده گو

برای استاد دکتر کمال الدین هریسی نژاد می‌توان از هر دری سخن گفت. از وقار و آرامش او، از متانت و ادب او، از احاطه او به تخصص خویش، از نظم و انضباط کاری او و از تدبیر و مدیریت او. اما ویژگی دیگرش که از نظر من بارز و برجسته بود، کم گویی و گزیده گویی او بود. از تابستان سال ۱۳۷۱ که برای اولین بار در دانشکده علوم انسانی و اجتماعی ملاقاتش کردم و بیاد دارم، کمتر سخن می‌راند و بیشتر در تفکر بود و گزینده سخن می‌گفت. در تمام سال‌هایی که توفیق همکاری با ایشان داشتم دریافتم که بیش از آنکه اهل سخن گفتن باشد، اهل تفکر و تدبر است. بیش از دو دهه در جلسات مختلف علمی و اداری، شاهد آن بودم که کمتر سخن می‌گوید و گزیده می‌گوید.

با گذشت زمان باورم در این خصوص فزونی یافت و پی بردم که با فردی بسیار مجرب و آزموده مفتخر به همکاری هستم. در گروه حقوق دانشگاه تبریز نیز همکاران به این ویژگی استاد اذعان داشتند. در مباحث، هرگز آغازگر بحث نبود. به تأمل، همه نظرها را می‌شنید و در ذهن خویش تحلیل می‌کرد، بی آنکه تعجیلی در ارائه نظر خویش از خود نشان دهد. آنگاه که نوبت به ایشان می‌رسید، در کلامی موجز، حکیمان نظر می‌داد و تعجب همکاران را بر می‌انگیخت. در چند سال اخیر، هر گاه موضوعی علمی و حقوقی مورد مباحثه قرار می‌گرفت، با ابراز نظر جامع و عمیقش، نشان می‌داد که بیش از آنکه اهل سخن گفتن باشد، اهل تفکر و تدبر است و در این هنگام به موهای سپیدش اشاره می‌کردم و می‌گفتم در ورای هر موی سفیدت، صدها تجربه نهفته است و او نیز به مزاح و لبخند مرا از این گفتار، بر حذر می‌داشت. آری همیشه کم می‌گفت و گزیده می‌گفت و این بارزترین وصف استاد دکتر هریسی نژاد بود.

از دیگر گفتنی‌ها، اینکه هر گاه عازم کلاس بود، جزوه یا کتابی همراه نداشت. روزی به اتفاق عازم کلاس درس بودیم. راز این حکایت را پرسیدم و گفتم که دانش شما در سینه جاری است. دست در جیب خود برد و برگی تاشده را باز کرد و نشانم داد و گفت که سر فصل عناوین درس امروز در این برگ خلاصه شده است و این امر نشانه تسلط ایشان به مسائل حقوقی و موضوع تدوین بود.

استاد دکتر کمال الدین هریسی نژاد بسیار نکته بین بود. از موضوعات بسیار ریز و ساده نیز به راحتی نمی‌گذشت و آنها را مورد سنجش و ارزیابی قرار می‌داد. دور از انصاف است که از ادب و متانت او در گفتار سخن به میان نیاید. همیشه متین و سنجیده سخن می‌گفت و نشان می‌داد که ادب مرد به ز دوست اوست.

از شهریور امسال، که فضای غم بر گروه حقوق حاکم شد و سرانجام آن درگذشت غم انگیز دوست عزیزم بود، همکاران هنوز هم، بر باور سابق خویش‌اند و زنده یاد را در لابلای خاطرات خویش می‌جویند. تقدیر زمان اگر چه جسم خاکی استاد را به اصل او بازگردانده است، اما یاد و خاطرات او، اندیشه و تجربه او و کماکان در خاطر ما ثبت است و هرگز گذر زمان، استاد را به باد فراموشی نخواهد سپرد.

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
گره بر باد مزن گرچه بر مراد رود
مزن ز چون و چرا دم که بنده مقبل
فراق یار نه آن می‌کند که بتوان گفت
که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت
قبول کرد به جان هر سخن که جانان گفت

ابراهیم شعاریان
عضو هیات علمی دانشگاه تبریز

در سوگ یار سفر کرده

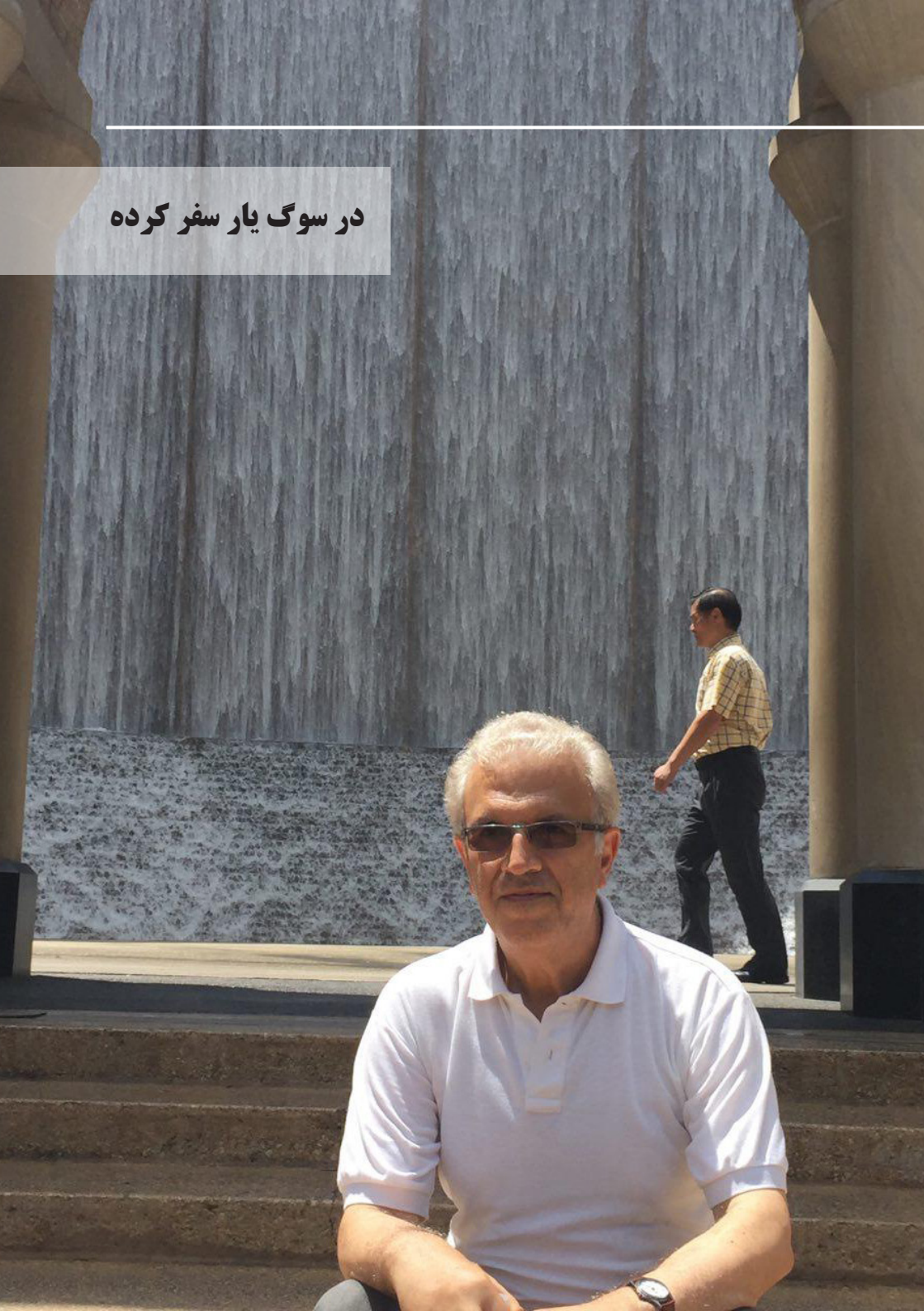

منظرهایی بر مدار حقّ

برای ورود به حوزه ی اندیشه و عمل مرحوم «پروفسور دکتر کمالدین هریسی نژاد» نمی توان ارتباط های پیشینی فکری، مذهبی و سیاسی ایشان را با مرحوم «استاد حاج موسی هریسی نژاد» نادیده گرفت یعنی به نظر می رسد نگاه اجمالی به این ارتباط، می تواند کمک مهمی برای فهم عمیق تر ربطه ی اندیشه ها و عمکردهای «پروفسورهریسی نژاد» بنماید.

«استاد موسی هریسی نژاد» ادیب فاضل، عارف و متشرع والامقام، دلسوخته ی «حقّ» و حقّ گرایی بود این شخصیت ارزشمند توانسته بود تنوّع هویتی انسان ها را با اصول اساسی اسلام، وحدت بخشد و می توان گفت اسلام در واقع محملی اصولی برای تامین و ایفاد حقوق انسان ها به شمار می رفت. شاید بتوان گفت از این منظر اسلام، سیاستی برای برپایی حقّ به شمار می رفت و البته نباید از نظر دور داشت که اخلاق عملی و عرفانی در نزد استاد، زیربنای هر نوع سیاستی بوده و اخلاق، خطوط قرمز آن را تشکیل می داد و ابزاری شدن دین برای سلطه گری و قدرت یابی به هیچ عنوانی با آموزه های دینی این شخصیت معنوی، سازگاری نداشت.

در واقع می توان گفت؛ اندیشه های والای «پروفسور هریسی نژاد» به نوعی در تداوم و تکمیل آراء و عقایدِ استادِ فرزانه یعنی پدر بزرگوارشان بوده است . از «تحلیل حقوقی» وی در مسائل و موارد گوناگون، می توان به حق مداری و «حقوق مداری» ایشان در حوزه ی نظری و عملی پی برد. منظر و موقعیت فراجناحی ایشان در مسائل سیاسی عملی در عرصه های سیستم سیاسی و اجتماعی، ناشی از مخاطب قرار دادن «نظام های حقوقی» است. دکترهریسی نژاد در خصوص رهیافت های قانونی، به لحاظ علمی، تقلیل گرایانه نیست یعنی حتی وجودِ ضعف های قانونی را، از منظرهای حقوقی مورد تحلیل، تفسیر و تجویز قرار می دهد.

رویکردهایِ عملی پروفسورهریسی نژاد، کاملا با اندیشه های نظری ایشان در تطابق کامل است بطوریکه پل مستحکمی میان رهیافت علمی و رویکرد عملی در آراء و عقاید ایشان مشاهده می شود نگاه به «ابعاد حقوقی انتخابات و راه های توسعه» از جمله اقدامات و سوگیری هایِ عملگرایانه ی اندیشه های این استاد دانشگاه می باشد.

حقوق بشر نزدِ اصحاب علم حقوق، به عنوان امری بدیهی پذیرفته شده و غالبا فاقد موضوعیت اندیشه ورزانه، برای تحقق عینی و عملی در جامعه است در حالیکه در دیدگاه این شخصیت علمی، «تضمینات حقوقیِ» حقوق بشر، مسئله ای حیاتی در امکانِ تحققِ عملی آن است. در حالیکه غالبا در دنیای امروزی سیاست مداران بی توجه به شرایط و تضمینات لازم برای تأمین این حقوق، از آن بعنوان ابزارهایی برای فریب افکار عمومی، بهره می گیرند

در کل می توان چنین گفت که این پژوهشگر، اندیشه های حقوق مدارانه ی خویش را در خارج از محیط های سیاسی ابزارانگارانه، در جهت برقراری حقّ و تامین آن تبیین نموده و رویکردهای عملی آن را به نمایش گذاشته است در واقع این دانشمند علم حقوق، ظرفیت های لازم را برای زیستِ اندیشه های خویش فراهم نموده است.

آصف حاجی زاده

به یاد یار سفر کرده ...

«گرچه یاران غافلند از یاد من
از من ایشان را هزاران یاد باد»

اینک عزیزی در دل خاک آرمیده است که آن همه عطرافشانی و فروتنی ها را که در کلام دلنشین اش نهفته بود با کوله باری از دانش و فرهنگ و گنجینه ی علم و هنر، بی برگ و بار رها کرد و به ابدیت پیوست و خاطرات پررنگ و نگار مشترکمان را با دست تاراجگر روزگار به طاق نسیان سپرد، خزان زندگی اش شمع وار به آرامی خاموش و از رنج سور و گداز هستی رهید.

« آهنگ مفارقت نوازند مار را به فراق خود گدازند»

فقدان جانگداز او که داغ سوزناکی را گذر زندگی من بر جا گذاشت، شدید تر و کوبنده تر از هر غم و اندوهی است که آن را هیچ درد جانکاه و تنهایی و بی همزبانی نمی توان برابر دانست، او رفت و یادها و خاطرات پرشور و حال خود را در دل غمزدگانش ماندگار ساخت.

بیش از نیمی از عمر من با زندگی او همراه و مشترک بود، او نه تنها در حکم یک خویشاوند عزیز بلکه به عنوان یک یار وفادار، صمیمی و با صفا از اوان کودکی تا امروز در جایگاه یک نیروی امیدبخش برایم تاثیرگذار بود. در واقع محرم راز و اسرار من بود و در موارد بسیار بهترینم مرهم دردها و آلام روزمره ی زندگیم به شمار می رفت. خاطرات فراوانش اگر بازگو شود، در یک دفتر نمی گنجد. جز اینکه انبوه این یادها دلم را در وادی بی فریاد، حیران و سرگردان سازد.

در اصالت و نجابت خانوادگی، ادب و انسانیت، فروتنی و خاکساری و خلاصه در دانش و ادب کم نظیر بود و از دیدگاه تیزهوشی و فراست، فردی کاملا ممتاز به شمار می آمد. خود را به یک رنگی و صفای باطن آراسته بود و به زبان های انگلیسی و فرانسه تسلط داشت.

خاطرات گشت و گذارها و شب زنده داری‌ها، بدرقه‌ی اولین سفرش به کشور فرانسه برای ادامه‌ی تحصیل و ....و.... هنوز یکی پس از دیگری در یادم زنده و صف طولانی کشیده اند.

سخن با من نمی گویی الا ای همزبان دل خدا را
باکه گویم شکوه ی بی همزبانی را

وه که چقدر دردناک و توان فرساست همدلی و همراهی را از دست دادن و سرگردان و حیرت زده در دنیای توهم و خیال زیستن، آیا می‌شود در منظر دیدگانت، غم زده گسترده ترین گستره‌ی خالی را پرمعنا جلوه داد و آن‌همه صداقت و صفا و پایداری در دوستی را در لحظه‌های تلخ و زهرآگین تحمل نمود.

آری کمال عزیز، این گل زود پرپرشده اوج دست‌یابی به دانش والا از شایستگی وافر مقام علمی استادی حقوق دانشگاه تبریز برخوردار بود. تالیفات مثمر ثمر و متعدد علمی را در زمینه‌ی حقوق عمومی به یادگار گذاشت. در صداقت و صافی زیست و پایداری در دوستی را در ردیف انسانیت واقعی رقم زد. شاید کمتر اتفاق می‌افتد که رشته‌ی دوستی و صداقت دو تن این چنین تا دم مرگ صادقانه دوام پیدا کند و از هم نگلسد.

« من رشته‌ی محبت تو پاره می‌کنم
شاید گره خورد به تو نزدیک‌تر شود»

او تنها استاد علم حقوق نبود، استاد شور و عشق و ایثار بود، صاف و ساده و بدون اغراق. استاد عالیقدر پروفسور کمال الدین فرزند شایسته‌ی مرز وبوم ما بود و افکار او لبریز از اندیشه‌های بزرگان و بیان کننده‌ی اموال یک ملت بود.

دکتر کمال‌الدین در دنیای آشوب‌زده و عصر انحطاط معنویت همانند انسانی به معنای واقعی کلمه می‌اندیشید و عاطفه و محبت و مهرورزی را به جای خشونت می‌کرد. او در خانواده‌ی اصیل و آشنا به دانش بشری پا گرفت و بالید و دل در قلمرو اندیشه و تعلیم نهاد و سرانجام روح پاکش به ملکوت اعلی پرواز کرد و در جوار رحمت الهی آرمید.

و روان تابناک اش فارغ از بگومگوها از ما خاکیان رسته و به افلاکیان پیوست.

«نامش زنده و یادش پاینده باد»

رجبعلی شکوهی

برادرم کمال

من کمال را تمام عمرم می‌شناختم. او دوست دوران کودکی و برای من مانند برادر بود.

خانواده‌های ما تابستان‌های زیادی را باهم سپری می‌کردند.

همه باهم به کهریز می‌رفتیم و باهم در دشت‌های هریس بازی می‌کردیم.

او در گروه ما از همه عاقل‌تر بود و وقتی ما بازیگوشی می‌کردیم مراقب بود تا اتفاقی برایمان نیفتد. او حامی بزرگی در زندگی من بود.

بعد از درگذشت پدرومادرم به مدت بیست سال تماسی باهم نداشتیم.

تا اینکه بعد از مدت‌ها زمانی که به استقبالشان به فرودگاه رفتم او را همان پسر خندانی یافتم که مرا به یاد دوران کلاس چهارمم می‌انداخت. دوباره حامی خود را باز یافتم. با خانواده دوست داشتنی‌اش آشنا شدم و باهم روزهای بسیاری به مرور خاطرات گذراندیم.

او تا آخر از من محافظت کرد حتی وقتی از او پرسیدم مشکلی هست.....

نخواست با دانستن بیماریش باعث ناراحتی من شود.

الان دوست دوران کودکی من در آغوش خدا و قلب من جای گرفته.

روزی نخواهد گذشت که در مورد او فکر نکنم.

خدا به خانواده گرامی او صبر دهد.

فرناز گنجه‌ای زاده

راهنمای برتر

سخن از دوست و آشنای دوران کودکی و جوانی ام(دوران سرشار از شادی و طراوت و پر جنب و جوش) مرحوم پروفسور دکتر کمال الدین هریسی نژاد است خرداد ۱۳۴۲ پس از امتحانات نهایی ششم ابتدائی، از من جدا شد. من در هریس تا سال نهم دبیرستان(سوم دبیرستان) ادامه تحصیل دادم ولی این یار شیرین و متین و دوست داشتنی همراه مرحوم پدرش استاد فرزانه ادبیات الحاج موسی هریس نژاد به تبریز عزیمت نمود. کمال آقا پس از اخذ دیپلم ادبی در تابستان ۱۳۴۹ که من در آن زمان سپاهی دانش دوره ۱۵ در روستای ورکش طالقان بودم از دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران در رشته حقوق سیاسی قبول شد که به نظرم تنها فرد قبولی در آن رشته دانشگاه تهران از استان آذربایجان شرقی بود. پس از اخذ مدرک لیسانس حقوق سیاسی، عازم کشور فرانسه شد و موفق به اخذ درجه دکترای حقوق از آن کشور گردید از این یار صدیق در دوران دانشجویی دکترا ی حقوق در فرانسه، به جز محبت و تشویق به ادامه تحصیل ندیدم(غرور و تکبر و سایر صفات ناپسندیده در قاموس آن انسان نمونه جایی نداشت) در تابستان ۱۳۵۷ که آثار انقلاب اسلامی همه گیر و نمایان تر می شد در باغ ملکی ایشان در روستای برازین هریس، سر سفره ی ناهار که با چندی از دوستان از جمله آقای رجبعلی شکوهی و مرحوم احد واعظی و... نشسته بودیم از صحبت های دکتر هریسی نژاد در مورد انقلاب اسلامی و اینکه عاقبت، پیروزی با انقلاب است اشک شوق در چشمانمان حلقه زد و سخنان ایشان را در مورد اهداف انقلاب اسلامی ، که آن موقع در فرانسه دانشجوی دکترا بود با جان و دل گوش فرا دادیم .

پس از مراجعت از فرانسه ، در دانشگاه تبریز بعنوان هیات علمی استخدام و اقدام به ایجاد دانشکده ی حقوق نمود. مدارج علمی را با لیاقت ها و استعداد هایی که داشت یکی پس از دیگری طی نمود. ولی طبق فرمایش پروردگار مهربان(لحظه مرگ نه ساعتی مقدم و نه ساعتی مؤخر می شود) قرار بود که این عزیز دل مان در ناباورترین لحظات عمرمان ما را ترک و به ملکوت اعلی به پیوندد.

همراه غم فراقش

حسین واعظی

رئیس شورای اسلامی شهر هریس

یاد استاد

همه عمر با حریفان بنشستمیّ و خوبان
تو بخاستی و نقشت بنشست در ضمیرم
«سعدی»

نمی‌دانم از کجا شروع کنم؛ و حتا چطور شروع کنم. وقتی سخن از استاد ارجمندی باشد که سجایای اخلاقی و توان علمیش مورد تأیید اساتید اهل فن باشد، کار دشوار می‌شود. به‌خصوص که آن فرد شخص عزیزی باشد که برایت حرمت استادی، مشاور، عمو یا هر عنوان روح‌نواز و دلچسب دیگری داشته باشد.

من اوّلین بار ۱۰ ساله بودم که مرحوم جناب دکتر هریسی‌نژاد را دیدم و از همان نگاه اوّل عموی من شد. مرد خوش برخورد، مهربان و خوش پوشی که در همان دقایق اوّل به چشم کودکیم چشم‌نواز آمد و به دل عوالم کودکانه‌ام نشست. با کودکان کودک بود و با بزرگترها، بزرگ. شوخی‌های شیرین و بذله‌گویی‌ها، بداهه‌گویی‌ها و مطایبات به‌موقعش، همیشه رونق‌افزای محافل دوستان در دانشکده و جمع دوستانه خانوادگیمان بود.

از وقتی که وارد دانشگاه تبریز شدند و کرسی علم حقوق در دانشکده‌ی علوم اجتماعی را در اختیار گرفتند، رفیق شفیق پدر و یار و غمخوار و مددکار یکدیگر شدند و ارتباط عاطفی شدیدی بین آن‌ها برقرار شد. این ارتباط عاطفی که منجر به رفت و آمد خانوادگی شده بود، به ما کودکان نیز انتقال یافت و ایشان عملاً عموی ما شدند.

سال‌های متمادی پدر، آقای دکتر هریسی‌نژاد و جمعی دیگر از اساتید طراز اوّل دانشگاه تبریز در رشته‌های مختلف از جمله مرحوم آقای دکتر گروسی و مرحوم آقای دکتر مسعودی‌فر، پای ثابت جلسات دوستانه و محافل خانوادگیمان بودند که دست گلچین روزگار خیلی زود و نابهنگام برکت وجود هر سه را از ما ــ و البته از جامعه علمی و دانشگاهی کشور ــ دریغ کرد.

آری، این‌گونه بود که عموی مهربان ما، در میان تمام دوستان و همکاران، و حتّا فرزندان آنان محبوب شد. در روابط خصوصی، مواردی اتّفاق افتاده بود که پدر برای این که ما نگران نشویم، موضوع را در منزل مطرح نمی‌کردند، ولی با مرحوم دکتر هریسی‌نژاد در میان می‌گذاشتند تا با هم راه چاره‌ای برای آن بجویند.

حتّا من در مقاطع مختلف زندگی و در شرایطی خاص مسایل خود را با اطمینان کامل، با ایشان در میان می‌گذاشتم و ایشان با حوصله و دقّت نظری که مخصوص خودشان

بود، موضوع را شنیده و مثل یک پدر، برادر یا عموی واقعی راهکارهای در خور ارائه می‌دادند.

فرزندان ایشان نیز که از تربیت در محضر چنین پدر و همین طور، مادر دلسوزی برخوردار بودند، انسان‌هایی لایق و شایسته هستند. پسر محجوب و عاقلشان «سینا» نیز چنین حس احترام و علاقه‌ای نسبت به پدر من داشته و دارد، دختر با وقارشان «لیلا» که از کودکی قدم به قدم شاهد رشد و پیشرفتش بودیم و همسر لایق و محترم ایشان که بدون شک بخش اعظمی از موفقیّت‌های علمی و اجتماعی آقای دکتر مرهون همّت والا و یاری بی‌شائبه ایشان است، همگی برای ما حکم عضو عزیزی از اعضای خانواده را دارند که هنوز به اعتبار دوستیشان بر خود می‌بالیم.

وفات برادر جوان و فرهیخته ایشان، در شاید قریب به ۱۸ سال قبل بر روان لطیفشان که برادری مهربان و مسئول در قبال خواهران و برادران خویش بودند، بسیار گران بود و تا مدّت‌ها نشاط زندگی و لبخندی را که همیشه کنج لبشان می‌نشست، از ایشان گرفت؛ امّا صبور و متین این مصیبت را دوام آوردند. ارتحال پدر ضربه کاری‌تری بود بر پیکر این سرو سربلند، ولی این بار عمیق‌تر. چنان که بعد از وفات معظّم‌له، بیماری ایشان که دو سال بود بی‌خبر پنجه در پیکرشان انداخته بود چهره خود را بی‌رحمانه نشان داد و تنها چهار ماه بعد از ارتحال پدر و پیر خود، تن فانی را تاب آوردند.

بار آخری که برای انجام آزمایشات و معالجات عازم خارج از کشور بودند، پدر نیز که خود بیمار بودند و در دوران نقاهت به سر می‌بردند، تلفنی با ایشان تماس گرفتند تا مبادا بیماری با وجود ضعف و عدم مصونیّت عمومی بدن به ایشان سرایت کند. این آخرین گفتگو و تماس دو همکار، دوست و یار دیرین بود. در این تماس پدر آرزوی سلامت مجدد و دیدار دوباره برای یار سفر و حضر خود کردند و تأکید نمودند که « .... خداحافظی نمی‌کنم تا دیدار مجدد ... ». دیداری که هرگز....

حال که عموی نازنین و مهربان خود را به جبر و قانون روزگار از دست داده‌ایم، واقعاً حرف زدن در این مورد برایمان سخت و طاقت‌فرسا است. پدر با این که برای من نماد یک کوه پایدار و صبر به تمام معناست، و با این که در این مصیبت کاملا خویشتن‌دار بودند، امّا می‌دانم که تحمّل این فراق ــ با وجود تمام خاطرات سی و چند ساله و الفت و اخوّت عمیقی که بینشان برقرار بود ــ برایشان سخت بود و هنوز نه پدر، که هیچ کدام از ما کوچ غریبانه‌ی ایشان را باور نداریم.

اصلاً باورپذیر نیست که انسانی با آن مدارج بالای علمی، فروتن، نیک‌نفس و مهربان که درونش مانند یک دریا بود ــ به ظاهر آرام و روح‌نواز و در باطن متلاطم و مشوّش و به شدّت مشغول دغدغهٔ خانواده، دوستان و آشنایان، و چنان عمیق که هر سنگی که از سوی مشکلات و ناملایمات به سویش پرتاب می‌شد، وی را می‌آشفت امّا در بطن عمیقش گم می‌شد و بلافاصله ظاهر آرام خود را دوباره با صلابت حفظ می‌کرد ــ اکنون در میان ما نیست.

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

جایشان همیشه در جمع‌های دوستانه و محافل علمی ما خالی و یادشان زنده و گرامی است. روانشان شاد و خاطراتشان همیشه در یادها جاری و جاوید.

فرناز تقوی

باورم نمی شود که دیگر نیستند

اکثر ما دو خانواده داریم؛ یک خانواده ی نسبی و سببی و خانواده دومی که متشکل از دوستان نزدیکی است که به انتخاب خود ما جزو عزیزانمان می شوند. دکتر هریسی نژاد نه فقط همکار و دوست که برادر انتخابی پدرم بودند ودر حکم یک عموی عزیز، برای من. اسم ایشان گره خورده به خاطرات کودکی و جوانی من و وجودشان قسمتی از «حس وطن» ی است که در غربت دلتنگش می شوم.

خبر بیماری ایشان بسیار غافلگیرکننده بود. همین چند ماه پیش با ذوق نشان دادنِ پسرم، به «عموها»، از پدرم خواستم برنامه ناهاریِ با «دوستان چهارشنبه» ترتیب دهد تا در سفر کوتاهم به ایران حتما همه را ببینم. خبر بیماریشان را آنجا دلیل عدم حضورشان اعلام کردند اما هرگز فکر نمی کردم این بدین معنا باشد که دیگر نخواهم دیدشان!

هنوز باورم نمی شود که دیگر نیستند....

وجود این فاصله ها است شاید که قبول نکردن واقعیت تلخ را ممکن می کند اما هر بار که برای دیدن خانواده می آیم و صندلی های خالی را می بینم انگار کسی قلبم را محکم در مشتش می فشارد. هنوز به جای خالی دکتر مسعودیفر و دکتر گروسی عادت نکرده بودم چگونه بپذیرم که آن چهره جدی و متفکری که به تلنگری لبخند مهربانی تحویلم می داد را دیگر نخواهم دید.

روحشان شاد، یادشان همیشه در دلهای ما زنده خواهد ماند.

سحر بهشتی

نجابت حقیقی و صلابت حقوقی

بهمن ماه سال ۱۳۷۶ برای من شروع فصل جدیدی از زندگی بود، در رشته حقوق دانشگاه تبریز قبول شده بودم و برای تحصیل رخت از روستای زادگاهم به شهر تبریز افکنده بودم. در واقع هم تبریز و هم حقوق انتخاب و آرزوی خودم بود، یادم است حتی در دفتر خاطرات دوران دبیرستان هم مدام خودم را دانشجوی حقوق دانشگاه تبریز تصور می‌کردم، لذا این انتخاب، اولین انتخاب من در کنکور بود. به ناگاه وارد فضایی شده بودم که دست مرا به دامن سه حسرت دیرینه رسانده بود، یکی تبریز پیر، یکی دانشگاه و دیگری رشته حقوق. تا آن زمان هرگز هیچ استاد دانشگاهی را از نزدیک ندیده بودم، ولی همیشه در تصور خودم تصویر خاصی از یک استاد دانشگاه داشتم، در اولین روز تحصیل با اشتیاقی غیرقابل وصف سر کلاس حاضر شدم، آنقدر اشتیاق داشتم که گاهی باور نمی‌کردم آنچه زندگی می‌کنم واقعیت است یا خیال. با اشتیاق تمام چشمم به در بود تا برای اولین بار در عمرم یک استاد دانشگاه را از نزدیک ببینم، دیری نگذشت و انسانی خوش سیما و خوش لباس و متبسم وارد کلاس شد، من این لحظه را آنقدر دقیق در حافظه‌ام ثبت کرده ام که هزاران سال بعد هم می‌توانم به جزئیات تمام وصفش کنم. وقتی چشم من به قامت این استاد افتاد، بی‌اختیار حیرت عظیمی به آن اشتیاق عظیمم علاوه شد، این تصویر واقعا همان تصویری بود که من سالها از یک استاد دانشگاه داشتم، ظاهرش، لباسش، موهای جو گندمی‌اش، متانت و وقارش و تبسم آمیخته به جدیتش. بعدها این قضیه را برایش تعریف کردم و همیشه می‌گفتم که شما را خدا فقط برای این شغل خلق کرده است و محال بود بتوانید شغل دیگری اختیار کنید.

در اولین جلسه از تحصیل دانشگاهی‌ام واله، حیران، دلبسته و در یک کلام عاشق هریسی‌نژاد شدم، و خیلی زود این عشق علی‌رغم کتمان من، ما را به هم نزدیک کرد. ابهت خاص و مخصوصی داشت، بدون اینکه خشونتی داشته باشد انسان را وادار به رعایت حریمهایش می کرد، نفوذ تبسم او از نفوذ و صلابت همه جدیت ها و بعضا خشونتهای دیگران موثرتر و قوی تر بود. با یک قانون نانوشته ای حد و فاصله بین استاد و دانشجو را تعریف و تصویب کرده بود و همگان آن را رعایت می کردند، دل شاعر و عاشق من ولی مدام در تکاپو بود تا این حریم نانوشته را بشکند، تنها یکی دو ماه از تحصیلم سپری شده بود که یک روز دل به دریا زدم و به اتاقش رفتم، مثل امروز یادم هست که دلم داشت از قفسه سینه کنده می‌شد، ولی من در اتاق را زده بودم، با همان صلابتی که حدس می زدم گفت: بفرمایید! کاری دارید!

گفتم: نه استاد کار خاصی ندارم، ولی حرفی دارم.
گفت:بفرمایید!
گفتم: من خیلی به شما علاقمند هستم، خیلی شما را دوست دارم، آمده بودم فقط همین را بگویم.
باور کنید این ابراز علاقه یک دانشجوی ترم اولی با آن صداقت دهقانی‌اش تمام آن پرده های زخیم را به یکباره فرو ریخت، در یک لحظه بقدری احوالش عوض شد که من دقیقا معصومیت یک کودک دو ساله را در چشمانش دیدم، هم-اینک این جملات را با چشمانی اشکبار می‌نویسم و یاآوری آن حس و حال برایم بغایت سخت و جانکاه است. از آن روز به بعد من اجازه یافتم کمی نزدیک تر از بقیه در حریمش نفس بکشم. هرگز این عشق و علاقه در وجود من ولو برای یک ثانیه فروکش نکرد، با اینکه چهار سال بعد من از دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم ولی آن ارتباط مابین ما هرگز و تا پایان عمر پربرکتش قطع نشد.
هریسی‌نژاد به معنای واقعی کلمه یک معلم بود، یک معلم نجیب. اگر از من بپرسند که یک صفت و فقط یک صفت برای ایشان ذکر کنم من می گویم نجابت. با اینکه در خدمت اساتید بزرگ دیگری هم در طول این سالیان تلمذ کردم ولی نجابت ایشان را هرگز من در هیچ شخصی ندیدم. با اینکه خط فکری مشخص خودش را داشت ولی هرگز در طول تمام این سالها من ندیدم به کسی اهانت بکند، هرگز ندیدم یک جریان فکری را تحقیر کند و فراتر از این حتی ندیدم هرگز شخصی را داوری کند. هرگز در طول این سالها من ندیدم بخواهد نظر و دیدگاه خودش را بر دانشجویان خود تحمیل کند و فراتر از آن، هرگز ندیدم حتی نظر و بینش خود را تبلیغ کند. گاها در کلاس پیش می‌آمد که من تندروی می‌کردم و در مورد یک شخصی یا یک جریان سیاسی یا یک جریان فکری حرفهای تندی می‌زدم، با همه رفاقت و دوستی که با من داشت بلافاصله موضع می‌گرفت و اجازه نمی‌داد به کسی در کلاسش توهین شود.
عاشق کشورش و ملتش بود، اما این عشق نه در قالب شعارهای احساسی یا عوام فریبی بلکه در تفکر او نهادینه شده بود، یادم است در سال ۱۳۷۷ که برای اولین بار قانون شوراها می‌خواست اجرا شود، یک روز سر کلاس آمد و گفت: من امشب از خوشحالی تا صبح نخوابیدم، علتش را پرسیدیم، گفت: شما نمی‌دانید این قضیه شوراها و انتخابات شوراها چه فرصت بزرگی برای تمرین دموکراسی است، بعدش با اشتیاق و شور غیرقابل وصفی آن جلسه از کلاس را به امر انتخابات شوراها و تطبیق آن با نظام حقوقی فرانسه اختصاص داد. عمیقا بر این نکته باور داشت که راه نجات ملت و کشور از تحصیل و تلاش و مطالعه می گذرد، در عین حال یک ادیب تمام عیار بود، تسلطی که ایشان به ادبیات ترکی و فارسی داشت، اشرافی که ایشان به ضرب المثل ها و فولکلور آذربایجان داشت در بین اساتید دانشگاه بی‌نظیر بود. در میان تدریس و بحث حقوقی گاهی با ظرافتی استادانه از مثل و شعر و فولکلور استفاده می‌کرد، به متون نظم و نثر کلاسیک فارسی و ترکی اشراف و احاطه کم‌نظیری داشت و این امر کلاس او را از دیگر کلاسها متمایز می‌کرد.
من صرفا و صرفا به دلیل عشقی که به هریسی‌نژاد داشتم برای ادامه تحصیل گرایش حقوق عمومی را انتخاب کردم و این انتخاب فرصت مجددی برایم فراهم آورد تا دوباره شاگردش باشم. اما حال و هوای ما در دوره کارشناسی ارشد به کلی متفاوت از دوره کارشناسی بود، اگر در دوره کارشناسی مرا به دیده یک دانشجوی علاقمند روستایی می‌دید، برعکس در دوره کارشناسی ارشد به من امیدوار شده بود، و برای همین گاهی بسیار جدی و طلبکارانه با من رفتار می‌کرد، برعکس دوره کارشناسی در دوره کارشناسی ارشد سعی می‌کرد مرا صاحب یک خط فکری بکند، سعی می‌کرد به احساسات و عواطف و ایده آل های من کالبد و فرم حقوقی بدهد، و حقا که از این جهت تا قیام قیامت وامدارش هستم، دقیقا در برهه‌ای که برخی افکار و ایده‌های انقلابی مرا در پرتگاه ساختارشکنی قرار داده بود، او به همین دغدغه های ساختارشکنانه‌ی من ساختار حقوقی داد و مرا با جدیت، وسواس و دقت تمام به مسیری هدایت کرد که اکنون در آن قرار دارم. حاصل این کار بعد از سالها تلاش و مطالعه، کتابی شد که در تابستان ۹۵ چاپ گردید و به ایشان تقدیم شد. با اینکه در طول تالیف کتاب تقریبا هر هفته و گاها هفته ای چند روز وقت شریفش را می گرفتم و نظارت تمام و کمالی بر این پروسه داشت، ولی نمی‌دانست که کتاب به ایشان تقدیم شده است. وقتی کتاب را

از ناشر گرفتم، با اشتیاق تمام به دفترش رفتم، طبق معمول کمی باهم صحبت کردیم و من کتاب را تقدیم کردم ولی هیچ چیز در خصوص تقدیم کتاب نگفتم، از دیدن کتاب به قدری خوشحال شد که هرگز برایم قابل پیش‌بینی نبود. کتاب را باز کرد و ورق زد، وقتی به اسم خودش رسید باز دقیقا همان حالت را در چهره‌اش دیدم که هنگام ابراز علاقه در بیست سال پیش دیده بودم، باز دقیقا همان تبسم معصوم کودکانه بر لبش نشست، آنقدر محجوب و آن قدر نجیب بود که از این کارها ابراز شرمندگی می‌کرد. تداعی آن تبسم هم‌اینک دوباره مرا به گریه واداشت، آن تبسم معصومانه بزرگترین پاداشی بود که می‌توانست یک استاد به شاگردش دهد.

وقتی به عنوان مدرس از یکی از دانشگاه‌ها حکم گرفتم، به رسم ادب خواستم ببینمش و برای تدریس ازش اجازه بگیرم، زنگ زدم و برای فردا صبح آن روز قرار گذاشتم، قرارمان راس ساعت نه و نیم صبح در گروه حقوق دانشگاه تبریز بود، من برخلاف سلیقه‌ی همیشه‌گی، با یک ربع تاخیر به محل قرار رسیدم، در زدم و وارد اتاق شدم، شاید باور نکنید ولی بعد از بیست سال رفاقت بخاطر یک ربع تاخیر مرا به حضور نپذیرفت، گفت اولین شرط معلم شدن وقت‌شناسی است، برو و یک روز دیگر بیا. چند روز بعد دوباره قرار گذشتم و سر وقت در محل قرار حاضر شدم، گفت: من از معلمی چیز زیادی نمی-دانم، فقط دو سه نکته می‌دانم که برایت می‌گویم: اولا هرگز بدون مطالعه سر کلاس نرو که من در این مدت سی و چند سال هرگز و حتی یک بار هم بدون مطالعه قبلی سر هیچ کلاسی نرفته ام، ثانیا برای درسی که تدریس می‌کنی طرح درس مکتوب داشته باش، و متکی به حافظه نباش که حافظه ممکن است اشتباه کند و مدیون بچه های مردم بشوی، ثالثا سعی کن افکار و عقاید خودت را در درس دادن دخالت ندهی، .... من اولین جلسه درسم را بنام هریسی‌نژاد شروع کردم و در بین دانشجویان من کسی نیست که ایشان را نشناسد.

وقتی خبر فوت ایشان را شنیدم، تازه از کلاس درس درآمده بودم و در راه بازگشت به خانه بودم، دوست فرهیخته‌ای که این خبر را به من داد، خودش از شاگردان و مریدان دکتر بود، قبل از دادن خبر سعی کرد مرا آماده کند و سعی کرد به ملایمت تمام این خبر را به من بدهد، ولی خبر به قدری تلخ و کشنده بود که به هیچ وجه قابل تلطیف و ملایمت نبود، من نمی‌دانم و واقعا اصلا به یاد ندارم که سه روز اول چطور بر من گذشت، شاید اگر تیمار پدر و مادرم نبود، زنده نمی‌ماندم، اما روز چهارم نزدیکهای اذان صبح خوابی دیدم که قبلا هم در جای دیگری آن را نوشته ام. در خواب دیدم که به اتفاق همان دوستی که خبر فوت دکتر را به من داد در راه پله دانشگاه ایستاده‌ایم و داریم صحبت می‌کنیم، در همین اثنا دیدیم که دکتر هریسی‌نژاد از پایین پله‌ها به سمت بالا در حرکت است، وقتی مرا دید باز همان تبسم معصوم کودکانه بر لبش نشست، وقتی نزدیک شد بدون اینکه با ما صحبتی کند، دست در جیب کت چهارخانه سرمه‌ای اش کرد و یک شکلات به من داد، و راهش را گرفت و رفت، من این شکلات را باز کردم و در دهانم گذاشتم، شیرینی طعم این شکلات طوری بود که من از خواب بیدار شدم، ولی عجیب این بود که دیدم دهان من شیرین است، و آن شیرینی تا ظهر همان روز در دهانم مانده بود. خیلی تعجب کرده بودم ولی نمی‌توانستم این مساله را با کسی در میان بگذارم، تا اینکه هنگام ظهر استاد بزرگواری تماس گرفت و قبل از اینکه من چیزی بگویم، گفت فلانی آن خوابت خوب است. یک روز بعد خواب دیگری دیدم که بسیار بسیار عجیب‌تر از آن خواب بود و آن شکلات را برایم تعبیر کرد، ولی متاسفانه بنا به دلایلی از شرح آن معذورم. خواب بعدی نقطه عطف دیگری و شاید بزرگترین نقطه عطفی بود که در خواب از روح پرفتوحش گرفتم، شاید زمانی اگر عمری باشد در مجالی دیگر شرح آن بگویم. در این ایام تنها دلخوشی من ساعتهای متمادی به نظاره نشستن یک عکسی از اوست که در پای کوه عینالی با صمیمیتی تمام و در حالیکه باتوم مشکی رنگ مرا در دست دارد به دوربین خیره شده است، و تقریبا هر وقت که با آن عکس چشم در چشم می‌شوم، بی اختیار این بیت فضولی را با خود زمزمه می-کنم که:

کی توانم بر زبان آورد نام دوری‌ات؟
من که صد فیض از رخت در هر نگاهی می‌برم.

فرمان فرضی مولان / دیماه نود و پنج

در دانشگاه یتیم شده‌ام

نه سال تمام در اتاق مدیرگروه با آقای دکتر کار کردم، مثل دختر و پدر بودیم. واقعاً مثل پدر استوار و محکم پشتم وایستاده بود. همیشه در جلسات دانشکده و گروه از من تعریف می‌کرد بهم می‌گفت مرادی، فقط بدو بدو کارها را سریع انجام می‌دهد. واقعاً برام عزیز بود. بعد از اتمام دوره مدیریت گروه، هر وقت کاری داشت بهم زنگ می‌زد من هم فوری به اتاقش می‌رفتم و بدون چون و چرا کارهاشو انجام می‌دادم. بهم می‌گفت هر جا بروم تو را معاون خودم می‌کنم روزی که شنیدم که مریض شده واقعاً خودم درد کشیدم آخه برام خیلی گرانبها بودن خیلی. هنوزم باور نکردم که از دستش دادیم، روزی که می‌خواست برود برای مداوا، اومد اتاقم بهم گفت تشنه‌مه، براش آب آوردم خورد. با یک نگاه حزن‌انگیز نگاهم می‌کرد. حالا که این متن‌ها را می‌نویسم باز گریه امانم نمی‌دهد چون واقعاً برام پدر بود. حس می‌کنم واقعاً تو دانشگاه یتیم شدم.

ای مرد بزرگ روحت شاد و یادت گرامی.

ریما مرادی
کارشناس گروه حقوق و کارشناس آموزش حقوق

شمعی زمیان انجمنها کم شد — دانشـــکده غرق غصـــه و ماتـــم شد
او رفـــت ولی تا به ابد می‌ماند — یادش، که به زخم دلمان مرهم شد

یاد و خاطره استاد هریسی‌نژاد که تا عمر داریم در خاطرمان می‌ماند گرامی باد.

غلامرضا همتی
دانشجوی ورودی سال ۹۲ دانشگاه تبریز

اخرین روز حضور استاد گرامی در دانشگاه تبریز روز دفاع اینجانب در تاریخ ۱۰شهریور سال ۹۵بود

یادت را با غرور صدا خواهیم کرد

استاد عزیزم حالا که نیستی چه بگویم از غم دل که قابل وصف نیست چه بگویم از دختری که پدرش را از دست داد و یتیم شد از دختری که روزها همه شوق بازگشت پدر را در سر می پروراند! آن روزها، آن قدر به کامم تلخ بود و آرزوی دیدن دوباره ات آن چنان در سر که هراز گاهی رویاهای صادقانه به یاریم می شتافتند و تو را مهمان خواب های راز آلودم میکردند عجیب بود خواب هایم اما من همه را به آمدنت و دیدار دوباره ات تعبیر میکردم اما انگار تقدیر چیز دیگری بود آخرین خوابم پر کشیدنت به ملکوت اعلی را به من هشدار داد آنجا که بر دامنه ی کوهی بر باریک راهی در حال حرکت بودم و تو آمدی و من راه را برایت باز کردم و با سرعت از دیدگان من محو شدی اما من در رویای باز گشتت چنان غرق بودم که باورم نشد تو نمی آیی، از چه بگویم از اینکه بارها از جلوی ویترین مغازها رد میشدم و کادوی بازگشتت را انتخاب میکردم که به سپاس از تمام خوبیهایت نثارت کنم یا از زمزمه های زیر لبم که چگونه از زحماتت تشکر کنم؟!از کدامین اینها وقتی تو نیستی دیگر چیزی معنی ندارد!یقین دارم در ارامش خدایی غرق شده ای چرا که بهترین عبادت خدایی را که دانش افزونی بود نثار فرزندان دانشگاهیت کردی!نامت همیشه جاویدان خواهد ماند و یادت را با غرور صدا خواهیم زد یگانه استاد من

فایقه چلبی
دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تبریز

بی تو دانش نیز غریب است

عمر دنیا به سر آمد که صبا میمیرد
ورنه آتشکده عشق کجا می میرد؟
صبر کردم به همه داغ عزیزان یا رب
این صبوری نتوانم که صبا می میرد

. ... استاد عزیزم این روزها که نیستی خیلی برای گریه، دلم تنگ است. دلم را ورق می زنم به دنبال نامت... در جستجوی تو این دفتر خالی تا چند، تا چند ورق خواهد خورد؟ کلاس درس تو مرور خشک دفتر و کتاب نبود، تو، عشق را به مدرسه آوردی. با همان خنده ی بی تکلف هزار پرسش و آیا هزار چون و چرای مرا پاسخ گفتی. بهترین لحظه ها را روزها سالها را با تمام جوانی در کنار تو بودم. استاد عزیزم این روزها که نیستی دلم گرفته است اما دردهای من جامه نیستند تا ز تن درآورم. چه می توان با مرور خاطرات تسلی می دهم خود را؟ متبرک باد نام تو. از پس چشمان تو دانش را نظاره می کردیم و چه تشنه است این جان برای چشیدن دوباره چشمه دانش ات و چه افسوس که این عطش را جوابی نیست. دریغا که گاهی دانش نیز غریب است میان ما، چرا که تو نیستی! در گزیری که گریزی نیست من ماندم و یاد تو... .

فرزاد جنگجوی(خراطا)
دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز

راه ات ادامه دارد...

غم فراق و پر کشیدن و نبودنت را این روزها با تمام وجودم حس می کنم. هر گاه که از کنار کلاس های دانشکده می گذرم گویی در کلاس درس با تو نشسته‌ام و یاد و خاطره کلاس‌ها برایم تداعی می شود . کلاس‌هایی که تو همیشه یگانه استاد آن بودی و من نیز یگانه دانشجوی تو در میان نیمکت‌های خالی؛ اما گرمای وجود و شخصیت والای تو کلاس تک دانشجو را مملو از فهم و شعور می‌ساخت گویی نیمکت‌های خالی کلاس هم این فرصت را غنیمت شمرده و تو را نظاره‌گر بودند در آن صبح گاه، آغاز به آموختن می‌کردند.

کلاس‌های درس با تو در شهری که برای اولین بار پا به آن گذاشته بودم تجربه‌ای بس ناب و تکرار ناشدنی بود. تو همیشه در آغاز کلاس در اولین ساعات صبح پنجره را می گشودی و اشاره ای غرور آمیز و وطن دوستانه به هوای بسیار خوب تبریز می کردی و آب و هوای تبریز را به رخ شیراز می‌کشاندی؛ که البته و انصافاً هوای تبریز در آن فصل سال برتری غالبی به شیراز داشت، من نیز از چهره‌ات در می یافتم که چقدر به این شهر عشق می ورزی . گاهی نیز خود را باعث نیمه تمام ماندن قدم زدن صبح گاهیت، قبل از کلاس، در آن هوای بارانی بهاری می دیدم و البته نا گفته نماند که تو نیز گاهی با همان شوخ طبعی دلنشینی که داشتی آن را به من گوشزد می کردی. تو در تمام مدت با دقت و نکته سنجی به خصوصی که داشتی دانش حقوق عمومی خود را که حاصل سال‌ها مطالعه و تحقیق

بود به اولین دانشجوی دکتری حقوق عمومی خود در دانشگاه تبریز می‌آموختی و من نیز که سال‌ها اساتید زیادی را تجربه کرده و به درجه ای از پختگی رسیده بودم که به خوبی قدردان آموخته هایت باشم سرا پا گوش فرا می‌دادم و تو را می نگریستم. سخت گیری علمی به خصوصی داشتی که برایم خوشایند بود و می‌دانستم که در کنار این سخت‌گیری‌ها قلب مهربانی داری. صحبت‌های زیادی هم در خصوص موضوع رساله دکتری می‌کردیم و تو از همان ابتدا مرا تشویق به انتخاب موضوع و شروع به کار رساله کردی و ساعات زیادی صرف راهنمایی‌هایت برای انتخاب موضوع می‌شد. رساله‌ای که ماه هاست موضوع آن را انتخاب کرده‌ام اما بدون تو... . و الأن علاوه بر غم نبودنت افسوس می‌خورم که رساله و ثمره کار دکتری ام مزین به استاد راهنمایی تو نیست تا با نگاه کاملاً استادانه و موشکافانه خود قلم فرسایی های ناب خود را بر آن می زدی و یادگاری ارزشمندی از تو برایم باقی می ماند.

آه، هیچ گاه دانشجو پروری و تواضع تو برای تنها مقاله‌ای که در این فرصت اندک نگاشته شد از یادم نخواهد رفت که با راهنمایی های تو در «همایش قانون جدید دیوان عدالت اداری» مقاله برتر شد؛ برایم از کتابخانه شخصی خود در منزل تعداد زیادی کتاب آوردی که از سنگینی حمل آن ها شرمنده شدم و روزی که شنیدی به عنوان مقاله برتر پذیرفته شده است مرا به شدت ترغیب به رفتن به تهران و ارائه سخنرانی کردی و من را در میان تمام شلوغی های پایان ترم که میل به رفتن نداشتم با همان شوخ طبعی‌هایی که همیشه با روحیه شیرازی و سستی آن که البته هیچ گاه به مذاقت خوش نبود روانه تهران کردی.

چقدر برایم سخت است نگاشتن این خاطرات ... . یک سال زمان اندکی بود برای

آشنایی با تو؛ اما گیرایی، جاذبه، شخصیت و انسانیت آن چنان برایم ملموس و تأثیر گذار بود که در همین اندک زمان گویی برایم سال ها خاطره آفریدی که همیشه در ذهنم خواهد ماند.

از تو سپاسگزارم به خاطر به یادگار گذاشتن این همه خاطرات خوب و زیبا.

تو را سپاسگزارم برای آموختن تراوشات ناب و استادانه حقوق عمومی .

تو را سپاسگزارم برای نشان دادن راه و رسم زندگی و صفات والای انسانی و شخصیتی که همیشه سرلوحه زندگی‌ام خواهد بود.

گزافه گویی نیست اگر بگویم بیشتر از مدت زمان یک سال بر من تأثیر گذار بودی که قابل توصیف نیست. تبریز و دانشگاه تبریز و دوره دکتری حقوق عمومی با نام و یاد تو در ذهنم جاودانه خواهد شد.

راهت را ادامه خواهم داد....

دلنوشته‌ای از طرف دانشجوی کوچکت که این روزها حسابی دلتنگت گشته است...

فاطمه میراحمدی
دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه تبریز

ماهنامه اقتصادی
کارایی

غمت در نهانخانه دل نشیند

گهی جان منزل غم شد گهی دل
غمت را می کشم منزل به منزل

ما را نیز تقدیر چنین رقم خورده است که از عنفوان جوانی تا سنین پیری کوله کشِ غم عزیزان باشیم در ماتم مادر شاعر شدم، در مرگ برادر جوانم صبا نوحه سرا، در فراق پدر مرثیه گو و در غم جانکاه عزیزترین کسم، نازنین برادرم کمال عزیز شرح حال نویس. اما امیدوارم که غم آخرم باشد دیگر غم هیچ عزیزی بر سینه ان سنگینی نکند و دعا می کنم که این بار نوبت من باشد. دیگر طاقتم طاق و طعم حیات تلخ است بر مذاقم.

خانواده ای پر جمعیت بودیم. شش برادر، سه خواهر با احتساب پدر و مادر و مادربزرگ، یک جمع یازده نفری را تشکیل می دادیم جمعی صمیمی، دلبسته و شیدا وابسته چون حلقه های زنجیر. وابستگی شدیدی هم به عموجان داشتیم عموجان هم اندازه ی پدر هوایمان را داشت و مهر و محبتش را از ما دریغ نمی کرد.

در این میان کمال فرزند بزرگ خانواده، عزیز دردانه ی همه بود نه به دلیل بزرگ بودنش بلکه عقل، ادب، هوش و ذکاوت، مهرورزی و رفتار خوبش، کمال را محبوب القلوب کرده بود.

«یارالی دورنا»
دئیرم کاش یاز گلمه سین
کؤچری قوشلاری نئجه
قارشی لایاجاغام؟
بیله-بیله کی
منیم سئویملی دورنام
غربتی ابدی لشدیریب
و بیرداها،
دورنالار قاتارینا قوشولماغا
سفربر اولمایاجاقدیر.
دئیرم کاش یاز گلمه سین
آمما یاز گله جک
عؤمرومدن نئچه یاز قالسادا
گؤز تیکه جه یم
گلن دورنالارین قاتارینا
جاااان یارالی دورنام

«سونونجو یاپراق»

بیرآغاجین یاپراقلاری ییق
آرخامیزدا،
یاشیل خاطره لر،
اؤنومزده،
یارپاق تؤکومو.
خزل لر
اوزولور آغاجدان
دوشور تورپاغا بیرر-بیرر
اوشویور خاطره لر.
بو پائیز آنجاق،
بیر گون دالی فاباق
اله نه جک بوسبتون یارپاقلار
بیرده قالمایاجاق.
آه....
یازیق سونونجو یارپاق
نه قه درسینه داغلایاجاقسان
آخی سن
هامی عزیزلرینه آغلایاجاقسان
سونونجو یارپراق.
آه...
سونونجو یاپراق

کمال بسال ۱۳۳۲ در هریس متولد می گردد. پدر و مادر که دو پسر قبل از کمال از دست داده بودند عطر سه پسر را از کمال استشمام می کنند و مهر کمال بجای فرزندان از دست رفته نیز در دل والدین جانی میگیرد. بسیار عزیز داشته می شود و حتی عریز دودمان می گردد.

با توجه به هوش و ذکاوت و استعداد وافرش، بعد از اتمام ۵ سال در دبستان نشاط هریس که پدر بنیان گذار و مدیرش بود تحصیلات ابتدائی را شروع می کند. با وجود دانش آموزان بالای ده سال در کلاس اول، کمال شاگرد اول کلاس می شود.

تحصیلات ابتدائی و دوره ی اول دبیرستان را با شاگرد اولی پشت سر گذاشته و در مهرماه ۱۳۴۵ جهت تحصیل به تبریز عزیمت نموده و در رشته ی ادبی دبیرستان لقمان ثبت نام می کند. در همان سال نیز بعنوان دانش آموز نمونه شناخته شده و از دست ریاست دبیرستان تقدیر و جایزه می گیرد. در خرداد ۱۳۴۹ از همان دبیرستان فارغ التحصیل و وارد دانشکده ی حقوق دانشگاه تهران می شود.

در آن زمان ها رشته ی حقوق تنها در دانشگاه تهران دایر بود و راهیابی به دانشکده ی حقوق تهران به مراتب سخت تر از راه یافتن به رشته های پزشکی در کشور بود حقیقتاً نخبگان رشته ادبی از سراسر کشور به تعداد محدود و اندکی توانایی ورود به دانشکده ی حقوق تهران را داشتند

باتوجه به مهری که پدر بر کمال داشت بیشتر انرژی خود را هزینه او می کرد و میتوان گفت که رهنمودها و مراقبت های ویژه پدر، بعد از استعداد ذاتی کمال، در موفقیت هایش نقش اساسی را بازی می کرد و در حقیقت کمال آرزوی پدر را برآورده می نمود.

با ورود کمال به دانشگاه تهران حال و هوای دانشگاه به خانه ی ما نیز راه یافت. ایام تعطیل که به دیدن خانواده می شتافت با کوله باری از کتاب برای بچه ها می آمد و دقیقا برای هر سنی کتاب مناسب با آن. هیچ یادم نمی رود اولین کتابی که به من داد «ماهی سیاه کوچولوی» صمد بود کتاب را با عطشی سرسام آور خواندم، اما کمال تنها به خواندن من قانع نشد و از من، آنچه که از این کتاب دریافت کرده بودم را پرسید و من با برداشت های قصه گونه و کودکانه پاسخ دادم اما کمال دقت بیشتر را از من خواست و اهداف نویسنده را از این کتاب برایم توضیح داد که: انسان در زندگی نباید خود را محدود به داشته‌هایش کند باید در زندگی تغییراتی ایجاد کرد باید از رودخانه گذشت باید به دریا رسید و...بعد از توضیح کمال کتاب ماهی کوچولو را دوباره خواندم دنیای متفاوتی را در وجود کودکانه ام حس کردم و شیفته ی کتاب شدم و چهار سالی که در دانشگاه تهران بود مرتب برایم کتاب می آورد کمال بسال ۱۳۵۳ مقطع لیسانس را تمام کرد و عازم خدمت سربازی شد در پادگان صفریکِ کادر، آموزش دید و در پادگان باغشاه که اکنون پادگان «حرّ» نامیده می شود خدمت سربازی را به اتمام رساند. و اتفاق عجیب اینکه من نیز بعد از انقلاب ، دقیقا در اطاق هایی که کمال خدمت کرده بود خدمت نمودم.

بعد از اتمام خدمت به پیشنهاد پدر در سال ۱۳۵۵ عازم فرانسه و در دانشگاه سوربن پاریس و در مقطع فوق لیسانس به ادامه تحصیل همت گمارد.

پدر دبیر ادبیات دبیرستان صفا در خیابان ششگلان تبریز بود و تنها درآمدش حقوق معلّمی بود به محض دریافت حقوق تقریبا نصف آن را که معادل یکهزار فرانک فرانسه می شد از بانک ملی تبریز به حساب کمال ارسال می کرد و با نصف باقی مانده تمام خانواده، به عشق کمال ماه را به سر می بردیم. کمال نیز از هزینه های خود می کاست و پس انداز می کرد و در تعطیلات تابستان با چمدان های پر، با انواع سوغاتی ها، از لباس های شیک تا کوله پشتی های کوهنوردی، کفش کوه و... به دیدار خانواده می شتافت. پیوستن کمال به جمع خانواده شیرین ترین لحظات عمرمان و شادترین عیدمان در آن ایام بود.

در ایام تحصیل کمال در فرانسه، انقلاب اسلامی نیز در ایران پا گرفته بود بعد از پیروزی انقلاب او نیز با اخذ مدرک فوق لیسانس حقوق، به میهن بازگشت و به عنوان مدرس در مراکز تربیت معلم تبریز شروع به کار نمود و بعد از چند سال بنا به درخواست دانشگاه تبریز به دانشکده ی علوم اجتماعی منتقل و بعنوان هیأت علمی شروع بکار نمود.

در سال ۱۳۶۲ تلخی و ناگواری زندگی را تجربه نمودیم مادر را در ۵۲ سالگی بطور غافلگیرانه از دست دادیم مادری که شیرازه ی زندگیمان بود مادری که مهربانیش، خیرخواهی و نیک ادیشی اش زبان زد خاص و عام بود. مادر پرواز بی برگشتی را آغاز کرد ما ماندیم با دلی شکسته، درست زمانی که طعم شیرین زندگی را در کام خود مزمزه می کردیم. ما ماندیم با کامی تلخ و احوالی پریشان.

درست است که پدر را داشتیم اما جای خالی مادر را تنها کمال می توانست پرکند محبت ها و دلداری هایش آرام بخش دل مجروحمان بود و رهنمودهایش چراغ راهمان، مرگ مادر وابستگی عاطفی خانواده را بیشتر و بیشتر کرده بود.

مادر برای ازدواج کمال اصرار داشت و تقلی می کرد که این امر صورت پذیرد و حتی دو هفته قبل از بیماریش برای خواستگاری دختری که در خیابان تربیت سکونت داشتند رفته بود دختر خانم مورد نظر مادر، در را باز کرده بود ولی بعلت نبودن خانم خانه به داخل نرفته و عروس آینده اش را به صحبت گرفته و در حرکات و سکناتش تدقیق کرده بود که بعد از بازگشت به خانه، از جمال و کمال عروس آینده اش آنچنان تعریف می کرد گوئی فرشته ای آسمانی را در جهان خاکی یافته بود. صد حیف که آرزو به دل رفت. بعد از مراسم سالگرد مادر، در پائیز ۱۳۶۳ کمال با نسرین زفیری که مادر به خواستگاریش رفته بود ازدواج کرد.

در سال ۱۳۶۶ لیلا و سال ۱۳۷۰ سینا به جمع خانواده ی کمال پیوستند. با معیت خانواده، جهت ادامه ی تحصیل در سال ۱۳۷۳ مجددا به فرانسه رفته و به اخذ مدرک دکترای حقوق عمومی از دانشگاه نانسی موفق گردید و به دانشگاه تبریز برگشت. «ایجاد رشته ی حقوق» در دانشگاه تبریز. دایر کردن مقطع دکترای حقوق. تألیف بیش از ۵۰ مقاله ی علمی در مجلات ISI ، تألیف و ترجمه کتاب، رسیدن به مرتبه «استاد تمامی» دانشگاه تبریز و دیگر هیچ!

زین الدین هریس نژاد

دوست و معلم زندگی

کارایی: از رفتار و منش آقای دکتر هریسی نژاد بگویید.

نسرین زفیری: کمال فردی بسیار آرام بود. مهربانی، خیرخواهی، انسان‌دوستی از خصوصیات بارز ایشان بود.

کارایی: ویژگی های منحصر به فرد ایشان را بفرمایید؟

نسرین زفیری: کمال ساده، مهربان، صمیمی، متعهد مقابل خانواده بود و از ویژگی‌های وی خردمندی بود و زمانی که سخن می‌گفتند سخنانشان بسیار سنجیده و حساب‌شده بود او در تمام مسائلی که مربوط به خانواده و بچه‌ها و امورات زندگی بود حتماً خانواده را مورد مشاوره قرار می‌داد. هیچوقت احساس نکردم که می‌خواهد موضوعی یا فکری را برای من یا دیگری تحمیل نماید. کمال علاوه بر محبت به خانواده با تمام اعضا با احترام رفتار می‌نمود.

کارایی: تاثیر افراد خاص بر روی دکتر هریسی نژاد را بفرمایید؟

نسرین زفیری: علاقمندی و وابستگی خاص کمال به عمویش مرحوم عیسی خان هریسی‌نژاد که بنا به اظهاراتش در تمام مقاطع زندگی ایشان تاثیرگذار بوده است.

کارایی: آیا این‌که چرا رشته حقوق را انتخاب نموده‌اند را با شما در میان گذاشته بودند؟

نسرین زفیری: چندتن از حقوق‌دانان و وکلای بنام آن دوران از دوستان پدر و عموی ایشان بودند و معاشرت کمال با آن‌ها تاثیر مهمی نسبت به انتخاب رشته حقوق گذاشته بود

کارایی: آشنایی شما با ایشان به چه ترتیب بود؟

نسرین زفیری: برادر ایشان دکتر صلاح‌الدین هریسی‌نژاد با برادر من دکتر محمد زفیری همکلاسی و دوست صمیمی بودند. ایشان سبب آشنایی ما بودند.

کارایی: نقاط عطف در تغییرات و تحولات فکری ایشان کدام بود ؟

نسرین زفیری: کمال اصولاً آدم احساسی نبودند و عقلانیت از صفات بارز ایشان بود. بنابرین تحولات فکری کمال نه به علت تحت تاثیر قرار گرفتن بلکه به علت تکامل درونی خودش بود. کمال انسانی به روز بود و می‌توانست در خود تغییرات لازم را انجام دهد.

کارایی: رابطه ایشان با دانشجویان و زندگی دانشگاهی چگونه بود؟

نسرین زفیری: ایشان کار تدریس را مقدم بر تمام اموراتشان می‌دانست و علاقه خاصی به محیط دانشگاه، همکاران و دانشجویانشان داشتند. هیچوقت در رابطه با دانشجویان، اعتقادات یا تفکر آن‌ها را مورد ملاک قرار نمی‌داد و بر اساس شایستگی و استعداد و زحمت‌هایشان با آن‌ها رفتار و ارزش می‌داد. بدین سبب مورد علاقه دانشجویان از تمام اقشار بودند.

آخرین حرف

او بهترین معلم در زندگی بود مانند درختی بود که به بار نشسته، متاسفانه ما کمال را در اوج باروری از دست دادیم. جایش همیشه خالی و یادش گرامی خواهد بود.

نسرین زفیری

اسباب بزرگی

اگرچه در سال ۱۳۶۳ با خانواده ی هریسی نژاد فامیل شدم اما این خانواده را سال ها قبل از انقلاب می شناختم به دلیل رفاقت نزدیک با دکتر صلاح الدین هریسی نژاد ، رفت و آمد نیز داشتم. مرحوم عیسی خان و حاج موسی هریسی نژاد را چندین بار در هریس نیز دیده و مهمانشان شده بودم. مهربانی، احترام و مهمان نوازی آنها هنوز هم که هنوز است در خاطرم نقش بسته و از خاطرات دوران جوانیم به شمار می روند.

براساس این آشنایی ها بود که کمال داماد خانواده ما شد. درست است که کمال را قبلا می شناختم اما این قرابت ما را به هم نزدیک و نزدیکتر نمود. هرچه کمال را بیشتر می شناختم و ابعاد شخصیتی او را کشف می کردم بیشتر دوستش می داشتم کمال اسباب بزرگی و سجیّه های انسانی را یکجا در خود داشت گرچه این صفات بیشتر اکتسابی می باشند اما بدون اینکه ریشه در خاک داشته باشی، بار آوردن این ثمرات بسیار سخت خواهد بود.

در سال ۱۳۷۳ برای ادامه تحصیل بدرقه شان می نمودیم در فرودگاه تبریز به هنگام وداع با من به آرامی گفت: «اینگونه فرصت ها کم پیش می آید که تو فامیلی نزدیک و دور یار داشته باشی و از بودن آنها جهت مسافرت و شناخت اروپا بهره نبری» این دعوت عادی یا تعارف نبود این حرف دل کمال بود با فروتنی و مهربانی.

بعد از اینکه در فرانسه مستقر شدند به دیدارشان رفتم بیشتر از ده روز مهمان شان بودم از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید واقعا می خواست هرچه که از دست اش می آید دریغ نکند. ضمن انکه به بزرگی روح و آقائی کمال بیشتر پی می بردم به دعوت فرودگاه تبریز، که چقدر عاقلانه آن را طرح کرده بود نیز فکر می کردم.

کمال فرانسه را خصوصا پاریس را مثل کف دستش می شناخت یعنی اگر من به تنهایی حتی متحمل هزینه های گزاف هم می شدم نمی توانستم یک دهم دیدنی های فرانسه و پاریس را ببینم.

با وجود اینکه کمال عناوین دکتر، پرفسور استاد و ... غیره را به صورت قانونی داشت اما هیچوقت دل در گرو آنها ننهاده بود فامیل نزدیک همه، کمال خطاب اش می کردند فامیل دور و دوستان و آشنایانش «کمال آقا». واقعا به نام کمال بیشتر از هر پسوند و پیشوندی آقایی برازنده بود.

محمد زفیری

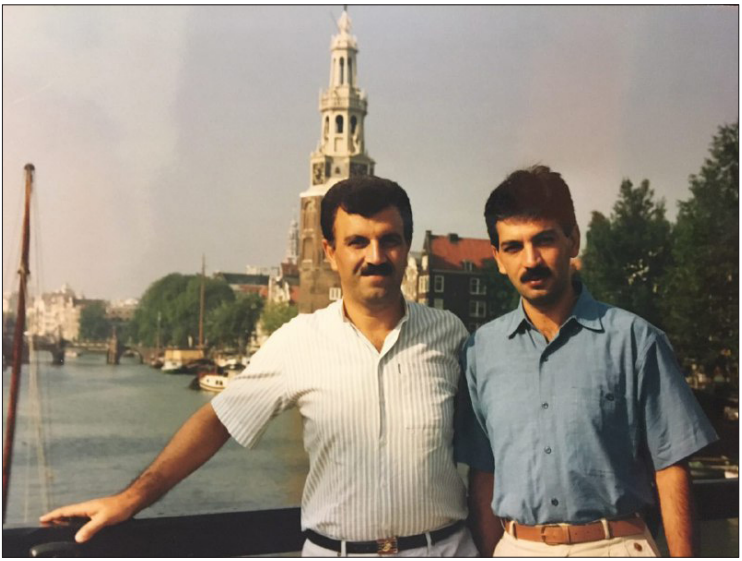

داداشم، سرمشق دفترهای زندگیم

”باور نمی کند، دل من مرگ خویش را
نه، نه من این یقین را باور نمی کنم
تا همدم من است، نفسهای زندگی
من با خیال مرگ دمی سر نمی کنم
آخر چگونه گل، خس و خاشاک می شود ؟
آخر چگونه، این همه رویای نو نهال
نگشوده پر هنوز
ننشسته در بهار
می پژمرد به جان من و، خاک می شود ؟

جدالی نابرابر بود و ما آخر سر شکست خوردیم. واکنون مانند بازیکنی که تا آخرین لحظه با تمام توان و وجودش برای غلبه جنگید، خسته و دلشکسته در گوشهء زمین بازی زانوی غم در بغل نشسته ام . همه چیز آرام شده همه رفته اند زمین خالیست و سوت کور. من مانده ام و از میان زانوهای خسته ام چشمان اشکبارم را به انتهای مه آلود زمین دوخته ام. انگار آن همه نیرو و اراده ای که در خود انباشه بودم چون حبابی ترکیده واز وجودم پر کشیده است. هر چه به زمین خلوت وخالی مبارزه چشم می دوزم غمگین و خالی تر میشود و آنچه بامن می ماند حسرت است و حرمانیی‌ست ناتمام با دردی جانکاه در تمام سلول های جسم و جانم، اما اینرا هم میدانم که به حکم زندگی باید دوباره برخیزم...

از روزی که تشخیص بیماریش مشخص شد خانواده، دوستان و همکارانش لباس رزم برتن کردند و با تمام وجودشان به میدان آمدند تا دردانه وگوهرگرانبهای خویش را از گزند ودستبرد روزگار محفوظ دارند. غافل از آنکه تقدیر حکمی شوم و غیرقابل تغییرصادرکرده بود. جنگیدیم نه فقط برای حفظ همسری وفادار، پدری مهربان و فداکار و برادری که از کودکی خورشید منظومهٔ خواهران وبرادرانش بود ، بلکه برای پاسداری ازیک سرمایهٔ گرانقدراجتماعی، نیز با چنگ و دندان جنگیدیم ودریغ و درد که شکستیم. دردانه از دست رفت و چه غریبانه رفت .وجودش پربار بود و حضورش آرامبخش. سکوتش پیام داشت، و بودنش صلح وامنیت بود و اینک در فراقش زندگی خالیست...

صلاح الدین هریسی نژاد

معلّمیِ بابا

یک ساله بودم دایی در شیراز خدمت سربازی می کرد، مامان بزرگ، مامان و من برای دیدار دایی به شیراز می رویم موقع برگشتن بابا برای استقبال آمده بود. مامان می گفت تو هنوز درست و حسابی راه رفتن را بلد نبودی ولی تا بابا را از پشت نرده های فرودگاه دیدی نرده ها را گرفته میخواستی به طرف بابا بروی وقتی به بابا رسیدیم خودت را در آغوشش انداختی و با دست های کوچک ات شروع به نوازش سر و صورت بابا نمودی. مهربانی بابا به قدری بود که وقتی خودم را فهمیدم، احساس می کردم آغوش بابا بهترین مکان دنیاست. وقتی پشتش بودم احساس امنیت و آرامش می کردم و نمی خواستم حتی یک لحطه ترکش کنم یا ترکم کند. فقط کلاس اول را در تبریز به مدرسه رفتم. در ارتباط با تحصیل مقطع دکترای بابا به خارج از کشور رفتیم در محلی که بابا تحصیل می کرد مدرسه ایرانی نبود. صبح ها در مدرسه ی فرانسوی ها درس می خواندم و می بایست در خانه درس ایرانی را نیز می خواندم تا برای امتحانات آخرسال آماده شوم. چهار سال بابا علوم انسانی و مامان بقیه ی درس هایم را تدریس می کردند. معلمی بابا، آن قدر شیرین و دلچسب بود علاوه بر اینکه دروس مربوطه را خوب یاد می گرفتم و در امتحانات به نحو احسن موفق می شدم علاقه به تحصیل، از تدریس بابا در من ایجاد می شد.

در مقاطع ابتدائی، راهنمایی و دبیرستان بابا حساسیت عجیبی به وضعیت تحصیلی و درس خواندن من داشتند و این حساسیت باعث شد که در رشته ی دلخواه بابا و خودم در دانشگاه قبول شدم. دیگر از حساسیت های بابا برای درس خواندنم کم شده بود و شاید مطمئن بود که دیگر راه ام را پیدا کرده ام.

بابا اصولاً آدم منضبطی بود و به نظم در کارهایم اهمیت می داد. آینده ی ما برایش خیلی خیلی مهم بود بنابراین در تمام کارها مشاور خوبی برایم بود. حتی برای ادامه تحصیل در آمریکا، به دانشگاه یا شهری که دانشگاه در آن است حساسیت نشان می داد. دقیقاً پیگیر مسائل من بود و راهنمایی هایش چراغ راهم.

بابا با هزار آرزو مرا برای اخذ تخصص به آمریکا فرستاده بود بی خبر از آنکه تقدیر چیز دیگری را رقم می زند. من باید در آنجا پرستاری بابا را می کردم و در کمال ناباوری در غربت از دستش می دادم.

هر روز که می گذردبیشتر دلتنگش می شوم. هر روز که می گذرد جای خالیش بیشتر عذابم می دهد.

لیلا هریسی نژاد

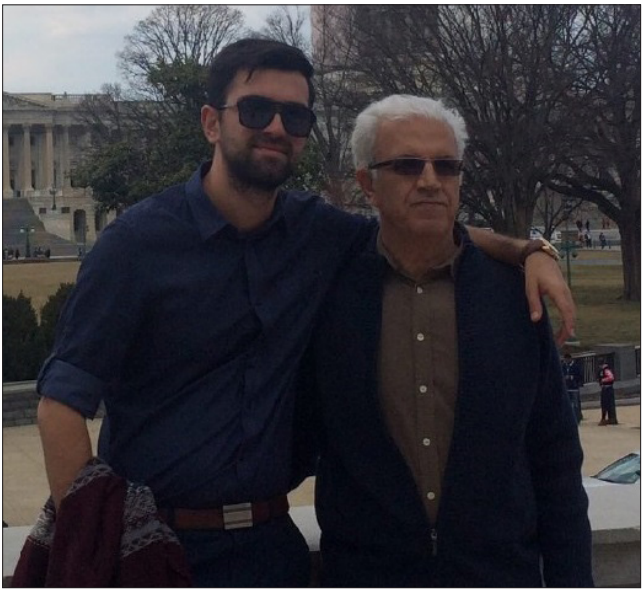

نامه ای به پدر

بابا، شاید عذابی دردناکتر از نوشتن این متن برای من نباشد، چطور می توان برای یاد بودت متنی نوشت، چطور می توان نبودنت را باور کرد،هر جا که میروم، هر جا که می نگرم جز تو در فکر و خیالم نیست.

پی بردن به رابطه ی من و تو در توان کسی نیست و نمی دانند که در دلم چه عذابیست.

روزی که بیحال بودی و رفتیم دکتر چیزی نمی دانستم و فکر می کردم چیز خاصی نباشد ولی ان روز که برای آزمایش رفتیم، لحظه ای که خوابیده بودی و از سر سوزن چکیدن خونت را دیدم ازفکر اینکه جواب این نمونه چه خواهد بود چشمهایم سیاهی رفت، وضعیتم چنان بود که وقتی دکتری از آنجا رد میشد و من را دید بالای سرم آمد و با حالتی نگران جویای حالم شد، بعد از اینکه روی صندلی نشاندنم آمدی بالای سرم و با مهربانی گفتی، بابایی چه شده؟ جای مریض و همراه عوض شده بود و با آن حالت مراقب من بودی، همه فکر می کردند از دیدن خون حالم بد شده، چه میدانستند در دلم چه دردیست.

صبح روزهایی که تحت مداوا بودی به تو زنگ میزدم و جویای حالت می‌شدم و موقعی که نمی توانستم، پیام میدادی بابایی کجایی...

بابایی تو، افتخارم، غرورم، امیدم، زندگیم، دوستم و برادرم بودی بعد از تو جز پوچی و تنهایی چیزی حس نمی‌کنم و جایت تا آخرین روز زندگیم خالی خواهد بود، روزی بدون فکر کردن به تو، به چشمک زدنهایت، به دست‌های مهربانت سر نخواهم کرد، ببخش اگه نتوانستم برایت کاری کنم.

سینا هریسی نژاد

غم هر شب

عزیزتـر از جانـم، بـرادرم، کمـال مهربانـم، روح مـن، جـان مـن، پشـت و پناهـم.

چشـم وا کـن نفـس من همـه زندگیم. مگر می شـود تـو نباشـی و من هنوز زندگـی کنم؟ خواهر بـه قربانت. مـرا ببخـش کـه بعد از تـو هنوز نفـس می کشـم. زنده مانـی ام را بـه حسـاب زندگانـی نگـذار. ای کـه هـوای منـی، بـی تو نفس بی هواسـت. تـا بیکران ها دوسـتت دارم و تـا ابدیـت بـه یادت مـی مانم.

درد دلتنگی عجب با من حکایت می کند
در غمت هر شب به گردون پیک آهم می رسد

سعیده هریسی نژاد

پناهِ دودمان

از دانشگاه برگشته بودم داشتم استراحت می‌کردم که یک باره بابا با حالت مضطربانه وارد خانه شد و گفت که حال آن (پدربزرگم) خوب نیست با عجله حاضر شدیم و راه افتادیم در راه که با عجله به خانه‌ی آنها می‌رفتیم ناگهان اشک از چشمان بابا سرازیر شد و آن وقت فهمیدیم که چه فاجعه‌ای رخ داده است. رسیدیم خانه و با چشمان اشک آلود وارد خانه شدیم عمو کمال را دیدم که با چشمان خیس، دم در ایستاده بود بغلش کردم چرا که بعد رفتَن ایشان، همه به او تکیه داشتیم عمو در حالی که خود گریه می‌کرد ما را دلداری می‌داد این یکی از ویژگی‌های خوب عمو کمال بود. مادربزرگم وقتی بابا و عموهایم کوچک بودند فوت کرده بود و خودم این سخن را از زبان آنها شنیدم که بعد فوت مادرشان هر شب عمو کمال هنگام خواب آغوشش را باز می‌کرد و ما را در آغوشش پناه می‌داد تا زمانی که زخم از دست دادن مادرمان التیام یابد بعد چند ماه پس از درگذشت ناباورانه‌ی پدربزرگ حال عمو کمال به یک باره بد شد و بعد مشخص شدن جواب آزمایش‌های پزشکی فهمیدیم که عمو دچار بیماری شده‌اند. بسیار ناراحت شدیم ولی حتی یک درصد هم احتمال نمی‌دادیم چنین فاجعه‌ی بزرگی رخ دهد ناراحتی‌مان به خاطر این بود که درمان عمو کمال ممکن است کمی سخت باشد و ایشان حین درمان اذیت شوند بعد چند روز پس از گرفتن نتیجه آزمایش، عمو برای درمان به خارج از کشور سفر کرد و هنگامی که در بیمارستان بستری بود ما هر دو با ایشان تماس می‌گرفتیم ولی هر روز که می‌گذشت حال عمو بدتر و بدتر می‌شد بعد یک ماه از بستری شدن عمو، دیگر وقتی که تماس ویدیویی می‌گرفتیم دیگر عمو را نمی‌دیدم و عمو صلاح الدین، به جای ایشان جواب می‌دادند و می‌گفتند که عمو کمال نمی‌تواند حرف بزند. دو ماه بعد خبر درگذشت عمو کمال داغی شد بر روی داغ پدربزرگم. وارد خانه پدربزرگم که شدیم که دیگر با چشمان خیس ما را دلداری دهد در باورم نمی‌گنجد که عموی مهربانم و انسانی با آن عظمت و اقتدار چنین مظلومانه ما را ترک کند. بعد شنیدن آن خبر هر شب عمو کمال را در خواب می‌دیدم که در آغوش پدربزرگم خوابیده بود ولی من همچنان از دست دادن عموی عزیزم را نمی‌توانم باور کنم اگرچه ما جسم عمو کمال را به خاک سپردیم ولی یاد عمو همیشه با ماست و عمو کمال هنوز هم گرمانمای جمع خانوادگیمان است.

وصال هریسی نژاد

دکتر هریسی نژاد از نگاه تصویر

دوران کودکی

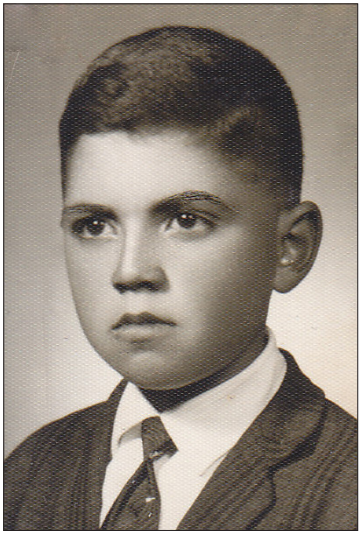

دوران تحصیل

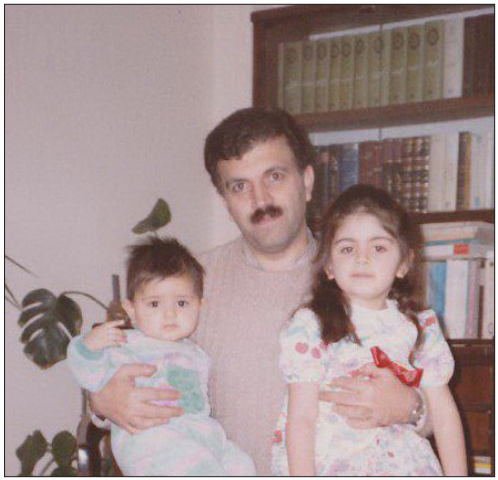

همراه با فرزندان

جلسه دفاع دکتری

شورای شهر